

[illegible]

درون تیره از میل زخارف
چه حاصل آن چو دل تاریک باشد
طریق سخته کاری را ندانند
بماند تا قیامت نارسیده
سند دست بستی از سیم دزد ز

زبان بکشی از جنس معارف
کمن با صوفیان خام یاری
بنجامی سیوه باغت ستانند
ز کار خام کس سودی ندارد
بجز درد دست پیری پیر پرور

معازف که چو بار یک باشد
که باشد گاه خان تمام کاپی
ز اصل خویش آن مهیوه برید
چو حلوا خام باشد عسل آرد
بجلا فستوخ تا تمام این لیا

که اصلاً و قطعاً این معانی را نمی نازند بل هر غری نارسیده خود را پیر نامیده و هر گاوی
دم بزیده را مرید خوانده و بل کل الویل لهم و لمن قلدهم اولئك شراب الشیطان الا ان حوسب
الشیطان هم الخاسرون شمه از احوال پیران ملاحظه این روزگار است که در روع الجحش آورده اما
فان رباط الفقر قد خربت و الله قدر استخوان و مضوا و کثر المشبهون اکثر مسنون الذین شغلهم الغیبه و الکذب
و طلب الدنيا و اخذ مال الحرام الذی تمیت لقلب سماع الغناء الحرام الذی یكون نقصانی المنزله و تمیز
شبهاده بیدار المشبهین الموصوفین غیر مقبوله فلیکف یحوز الا قدر بهم و اخذ القلب من منهم حتی کلامه
پس میخواهم که یگان رساله جامع لطائف احوال و اسرار اطا سبازم بعبارات و نتیجه ماهر که از اهل
سعادت و دیانت باشد دریابد که طریقه حصول مشایخ چه بوده است و چگونه است و نامسیم این
رساله را **ارشاد الهامیدین** و مرتب گردانیدم بزرگ مقدمه و چند نکته و خاتمه مقدمه
در بیان استفاضه مریدان سابقین و افاضه پیران متقدمین که چه چیز بوده است بدان ای فرزندان
بصرک الله بآنکه که مریدان پیشینه طالبان علم توحید و تجرید بوده اند و پیران و مریدان معنی کسرتن
علمی را گویند که بآن شناخته شود که غیر حق را وجودی نیست و اشیاء نیست مگر مظاهر و مجالی
حق و موجدان طائفه اند که بنی بنید غیر حق را وجودی و نمیدانند اشیاء مگر مظاهر و مجالی حق و معنی
تجربین و محققان را اهل کردن ماسوی امد است از دل و دیدن حق است در کل بران ای فرزندان
که فرق میان طائفه سوفسطائیه که منکران ثبوت حقایق اشیاء اند و میان باطنیه موهبده اند است که
موهبدان ثبوت حقایق اشیاء را بالفعل و بالحقس انکار ندارند بل اقرار در اقرارند چه اگر منکر بودند
عالم بر بشریت نیامدندی بخلاف سوفسطائیه که ایشان در انکار اندیم از آنست که اصل صبر و شریعت
نمباشند پس معلوم شد که موجدان از روی اصالت کار نظر میکنند که مرتبه معبود معلوم باشد یعنی
مرتبه احدیت را در نظر میدانند که درین مرتبه ماسوی العباد وجود نیست و ایدون چون ماسوی العباد
رفت ازین مرتبه بحد مطلق ندارد پس گویا که وجود ندارد از آنکه وجود مطلق را احدی نیست تمام

[illegible]

[illegible]

در پی اراده او در آمدن او وحدت نامیده و چون ذات در پی تفصیل ماسوی در آمدن او وحدت نامیده و چون
ذات در پی تفصیل ماسوی در آمدن او احدیت نامیده و الی غیر ذلک من مراتب یکی ذات را با اعتبار احاد
گردانیدن ماسوی حاصل شده و الا در ذات هیچ تغییر و تبدیل نشده و نخواهد شد اکنون باز بر سخن رویم
پس این یافت و پیدای که وجود است و پیدا کننده کی که تلو لود است و میشود که با خودی خودش متعلق
است کثرت اعتباری اند زیرا که درین مرتبه مجمل حاصل اند پس در قوس واحدیت که باب کثرت نسبت
کردن این است از قوس حدیث از آنکه این اعتبارات در آن حضرت از یکدیگر ممتاز نیستند بلکه عین
یکدیگر اند یعنی در مرتبه احدیت هیچ چیز بر اصل متمیز نبود و چون حالتی نسبت جمالی پیدا شد پیر
با اعتبار آنکه آن حالت شعور ذات من حیث الاسماء و الصفات مجمل میشود علم میگویند با اعتبار آنکه
آن تلو لود ظهور وجود حقیقی میشود و نور میگویند و با اعتبار آنکه یافتن خود من حیث الاسماء و الصفات
مجملاً میشود وجود میگویند و با اعتبار آنکه آنچه در تفصیل است الی الابد مجمل باشد به میشود میشود
میگویند پس در جانب کثرت ثبت کردن این اعتبارات بنا بر آن گفت که
درین مرتبه محض اعتبار اینها است و کجایی در مرتبه واحدیت خواهد بود که مرتبه تفصیل است مرتبه
سیوم مرتبه واحدیت است یعنی چون ذات مطلق خواهد بود آن شده که چنانکه در مرتبه وحدت خود
بر غلو و جلوه کرد مجمل مطلقاً نیز جلوه کند پس وحدت را توجه بر ظهور حاصل شده و این توجه متضمن
محال ذاتی و اسمانی بود بطریق اجمال کلیت چه بر طریق جزوی و تفصیل تماماً موقوف است بر تیز
حقایق بعضیها عن بعض چنانچه بیان کرده شود بحکم غلبه وحدت که مرتبه اجمالی از اجمال است تیز
حقایق را در آن حضرت کجائی نیست و غنای مطلق لازم محال ذاتی است و معنی غنا مطلق
آنست که هر چه در صد تفصیل است من الازل الی الابد او امشاده شده میشود و کلیاً و اجمالاً
و او بدان شهود کلی مستغنی است از آن تفصیل بنا بر آنکه هر چه در صد و تفصیل است بدان
شهود حاصل شد اگر چه بوجه اجمال بود پس درین مرتبه واحدیت مطلوب محال اسمانی است
چه چون توجه بر ظهور کرد ظهور اصلاً قرار گیرد و لهذا بعد از فنا عالم دیگر بار شروع در ظهور
خواهد کرد و مآ بد انا اول خلق بقیده و کمال اسمانی وقتی حاصل شود که چنانکه در
مرتبه وحدت یافت ذات و حضور ذات من حیث الاسماء و الصفات و تلو لود یعنی ظهور
ذات مجمل حاصل بود و مفصلاً نیز حاصل شود و مفصلاً نیز حاصل نمیشود مگر به تیز حقایق بعضیها
عن بعضی و متبذرت حکم غیریت و لو با اعتبار تا که اعتبار ظهور است چنانکه ظاهر هر زمان

است این
و ظاهر هر زمان
ما تلو لود
این مجمل دیگر
کثرت که با
حقایق الی
است این
جمع که بیشتر
بعین حق
اسماء الی
که خواهد
ظاهر باشد
در این که
اعتبار وجود
اسماء الی
کثرت
مرتبه اسمانی
در این که
نیش نشان
ذاتی است
تفصیل اسماء
اسمانی دیگر

این کتاب در بیان احوال و سیرت و صفات و کمالات و عیوب و نقایص و فضائل و معایب و غیره از آن بزرگواران است که در این عالم بوده اند و به واسطه این که ایشان را در این دنیا دیده ام و با ایشان معاشرت کرده ام و از حال و احوال ایشان آگاه شده ام و به واسطه این که ایشان را در این دنیا دیده ام و با ایشان معاشرت کرده ام و از حال و احوال ایشان آگاه شده ام و به واسطه این که ایشان را در این دنیا دیده ام و با ایشان معاشرت کرده ام و از حال و احوال ایشان آگاه شده ام

ظاهر وجود که درین مرتبه است در زمره یک احادیث و واحدیت سرایت کرده است لیکن حضرت
احمدی قنار غلبه است و صورت احادیث است لاجرم از سرایت احادیث در وی وحدت حقیقی باشد و از
سرایت واحدیت در وی کثرت نسبی بخلاف ظاهر علم درین مرتبه که در و غلبه واحدیت است و صورت
اوست پس کثرت حقیقی باشد از سرایت واحدیت در وی و وحدت نسبی از وجود اثر واحدیت
در وی نه سرایت و وی پس وحدت آن ظاهر وجود که وحدت حقیقی است باطن ظاهر وجود
است که شامل بشیون کلی و اعتبارات اصلی است و کثرت نسبی آن ظاهر وجود که اسماء و صفات از وی
ظاهر شد پس کثرت حقیقی را اعیان ممکنات و حقایق کوئی میخوانند بنابر آنکه انتشار اشخاص ممکنات
و حقایق خارجیه است و وحدت نسبی را حضرت ارسنام و عالم معانی نیکویند بنابر آنکه ارسنام و اعیان
ثابته درین مرتبه است و اعیان ثابته معانی اش بسیار اند و تخریج امکان نیز نیکویند بنابر آنکه انتشار
اسماء کوئی و محیط اینها است و توفیق اشارت این است بنابر آنکه مرتبه ظاهر وجود همچون حجر
است و حقایق کوئی که همچون ماسیه انداز و صورت گرفته اند فا آن برنج که در میان وجود و
ظاهر علم است حقیقت انسانی است یعنی حقیقت آدم علیه السلام و مقام او که آن برنج صخر
گویند همچنان برنج کبری که عبارت از وحدت است که حقیقت مجردی است و مقام اوست
یعنی چون مرتبه وحدت که رساننده مرتبه احادیث است با واحدیت آن مقام محمد است مسلمی ابد
علیه و علم یعنی واسطه درین ساندان اوست پس همچنان رساننده مرتبه ظاهر علم حقیقت
آدم است صلوات الله علیه چه حقیقت او درین نیای در آمده و لهذا محمد فضل بنیاد او رساله آمده و بعد از
محمد آدم افضلترین رسل شده چه مرتبه ابتداء و انتها را و قریب بمرتبه محمد است علیه الصلوٰه
اگر چه بعضی از کلمات انبیاء نیز درین مرتبه مشارکت دارند ابتداء و انتها اما اتم بزرگیت بر آدم
اطلاقی کرده می آید در یاد چنانکه پیش از تفصیل محمد جامع جمیع حقایق الهی و کوئی آمده بعد از
آدم صلوات الله علیه جامع جمیع حقایق الهی و کوئی آمده پس همچنان بعد از تفصیل عالم پرین
عالم مجردات و عالم ابراج و عالم امثال و عالم طبایع و عالم عناصر و عالم نبات و عالم حیوان و بلازاد
در ظاهر جامع جمیع حقایق الهی و کوئی آمده و تمام حقایق کلی و جزوی را شامل شده و لهذا در
انسان کامل همه حقایق الهی و کیانی ظاهر میشود و متعلق با نبیا میگردد و و حق را در همه موجودات
پیشناسند بجز اینها که و عقول و لهذا عزرا ذیل آدم را سجده نکرد زیرا که حق را در مرتبه خاک
آشناخت از برای تحقیق و تفهیم این مرتبه دایره دیگر انتشار کردیم چنانکه می بینی *

سیم مرتبه از بالا نیست و غیب البیوب بنابر آنکه این مرتبه بالایی همه مراتب محقوله است تا مرتبه
 شهادت که اینها از حسن غایبانه وجود و جمت بنابر آنکه معنی وجود ذات است و معنی جمت غایبانه
 است و درین مرتبه ذات خالص است از اسم و رسم و لغت و وصف و تحویل لغت بنابر آنکه لغت
 نزد ایشان عبارت است از وصف شوقی و درین مرتبه وصف را اصلاً شوق نیست و قیاس با کافور
 بنابر آنکه چنانکه در کافور سبب قهر و غلبه او دیگری را اصلاً تحقق نیست و هر چند در و کعبه صفت
 او گیر و همچنان درین مرتبه و اینها چنانچه بغایت مزه کافور نتوان رسید همچنان بغایت این مرتبه
 نیز نتوان رسید و ذات سابع بنابر آنکه درین مرتبه با ذات بیج پیتر نیست و سابع معرب ساده است
 و منقطع الاشارات بنابر آنکه درین مرتبه اصلاً تمیز نیست تا قابل اشارت باشد و منقطع الوحدانی
 بنابر آنکه درین مرتبه اصلاً وجدان نیست نه ذاتی و نه صفاتی و لفظ منقطع نیز و بار بفتح طاء است
 اسم مکان و وجدانی نسبت به وجدان است و غیب الهویه بنابر آنکه هیوۀ ذات جمت است و درین
 مرتبه ذات غایب است اصلاً بشعور با و نیست و عین المطلق بنابر آنکه درین مرتبه من کل لوجود
 مطلق است شایسته غیر مطلق نیست بخلاف مراتب دیگر که در آنها مطلق مصفا است و ذات
 بلا اعتبار بنابر آنکه درین مرتبه با ذات بیج اعتبار و تقدیر نیست و مرتبه الهویه امی لذات الحجت
 نسبت بهواست و هو اشارت بذات و نسبت برای سبأ لعه است یعنی ذاتی که کامل است در ذات
 اصلاً با و غیر نیست بدان الیفرز که مرتبه احدیت از روی ذات و حقیقه خویش از اسم و تمیز متبر
 و معرا است اما مرتبه وحدت چون ظهور و تجلی اولست اجمالاً پس اگر چه شامل احدیت هم هست اما
 تمیز را شاید و او را اسماء یا داسامی ذات و در مرتبه وحدت نیست التیقین الاول العلم المطلق
 المطلق الوجودت الحقیقه فلک الولائیة المطلقة التجلی الاول الرابطة بین الظهور والبطون المحجبه
 الحقیقه الحقیقه المحجبه قابلیه اول مقام او ادنی بزوج البرانخ برزخیه الکبریٰ احدثه الجمع
 بالیقین اول ظاهر است و علم مطلق و وجود مطلق بنابر آنکه شعور ذات و یأوت ذات
 باعتبار ذات درین مرتبه مطلق و محمل است بخلاف مراتب دیگر که درینها هر یک تقدیر یافته اند
 و هو یحقیق بنابر آنکه این اسم باعتبار نفس تعین احوال است یعنی ذات وحدت که نسبت او
 به دو طرف مساوی است بخلاف وحدت باعتبار مواجهه بطرف ظهور یا بطون که در دو
 شایسته ظهور و بطون است و فلک الولائیة المطلقة بنابر آنکه این مرتبه مدار است مروت
 مطلقه را که بیج نسبت به ولایت فوق او نیست بخلاف مراتب دیگر که مراتب انبیاء و اولیاء است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عالم بران مرتبه است که متفلسفین حقایق عالم اجسام و ارواح است بنابر آنکه متفلسفین کسی است که در
 حیوة عالم است چون تاثیرات موقوف بر قدرت و قابلیت الطهور و فساد و انکسار بنابر آنکه متفلسفین حقایق
 عالم است که متفلسفین و قابلیت ظهور عالم است و نفس حقایق بنابر آنکه نفس حقایق عین شلی ثانی است
 چنانچه بیشتر خواهد آمد و تجلی ثانی همچون انبثاث نفس رحمت عالم است متجلی العابدین بنابر آنکه
 متفلسفین مرتبه الوسیة است بدان ایضاً که چون ات و حدت توجیه جبریه و حدیت نموده براتی معنوی
 و تعینات معنوی نیز در یک بل توجیه یک لکه و چهل هزار وجود آمده بقصر قالیقیم بنایا فیه در خارج
 اما چون از روی حقیقه و اصالت نظر کنی بر اثبات و تعینات وجود و مرتبه واحدیت اکثرین ان
 شخصی مذکور کرد در حد و عدد و مثل مذکور شد قال الله تعالی قل لو کان البحر مداً لکلمات دینی
 کفنا البحر قبل ان تنفد کلمات دینی و کی چنانچه مثل مدد و چنانچه ذوات نامحدود و نامتناهی است
 همچنان تعینات نامحدود اند که اندک ابر اشارت یافت نیز که مری بر شری علیحه از اشیاء کبیره
 و صغیره چون در از و غیر هم آبی باید از اسماء باری تعالی پس عقلا و دانند که تعینات از حد و عدد و مرتبه
 زیرا که ذوات در مرتبه واحدیت بکمال الوسیة رسیده و الوسیة عبارتست از حصول همگی اسماء ذوات حقایق
 و آن نامحدود و لیکن کلیات اسماء و صفات نیست و هست اند که تعین یافته اند بر تیت و تحت
 هر یکی از کلیات اسماء نامحدود اند که مری اشیاء نامحدود آمده اند و ظاهر کننده اشیاء اند هم از آنست
 که کلیات اسماء ظاهر کننده کلیات الوان آمده اند و جزئیات اسماء که در تحت هر کدام از کلیات اند
 ظاهر کننده جزئیات الوان اند که آنها در تحت کلیات الوان اند پس اسمانی کلیات اسماء نیست
 بدیع باعث باطن ظاهر حکیم محیط عقل کل نفس کل طبیعت کل جوهر بسیار شکل کل شکوه غنی
 مقتدر رب علیم قاهر جسم کل عرش کرسی فلک البروج فلک المنازل فلک غل نور مصدور
 بسین قافض حی فلک شتری فلک میخ فلک شمس فلک زهری فلک عطار و حی مییت
 عزیز ازق مذک قوی فلک مکرر آتش کره هوا کره آب کره خاک مرتبه جاد و لطیف جامع
 رفیع الدرجات مرتبه نبات مرتبه حیوان مرتبه جن مرتبه انسان مرتبه جامع بدان ای نیزند
 که در یک لایزین مییت و هست اسماء عبارت است از استعداد خاص در همچنین مییت و هست
 منازل عبارت است از استعداد خاص که هر کدام از استعداد حروف و منازل در تحت
 استعداد هر کدام اسماء الکی کلی حاصل شد پس چنانکه استعداد کلیات اسماء از خارج
 معنوی بنابر آنکه یکی بر نزدیک تکلم در خارج و دیگر بر نزدیک کتابت و حروف را در معنی

[illegible]

ندارد چنانچه عقل کل و نفس کل دارند پنجم اسم ظاهر متوجه است بر ایجاد شکل کلی که ظهور می یابد
بزرگ است و میوولی با اصطلاح حکماء چیز را گویند که ماده اشیا باشد و نیز متوجه است
از حروف بر غیر مجمله و از منازل بر مبعده دریا بد که معنی شکل قید است و شکل آنکه مقید
سازد ذات خود را بشکل که بآن شکل ظاهر سازد خود را پس هر چه ظاهر است از تفاسیل
عالم حضرت الهی صورتی آن هست که مقید میشود آن صورت الهی با نیصورت اگرانی صورت
بنوادی صورتی الهی ظاهر نشدی پس شکل کل شامل همه صو بهت و اشکال است همچون
فلک الملس که شامل است آنچه در فلک بکوکب و منازل است قولنا حضرت الهی را صورت
آن هست که مقید میشود آن صورت الهی با نیصورت یعنی هر حضرت الهی را صفت آنست که مقید
میشود آن صفت الهی با نیصورت و مراد از تقید آن صفت با نیصورت مری آمدن و متوجه
شدن آن صفت است مری این صورت را در خارج و این واقع است که اهل بلاغت صفت را
بصورت عبارت کنند و اگر این معانی مری نگردد پس هر آینه بکفر و الحاد و ذاتی زیرا که ائمه
تعالی را صورت اثبات کردند و کفر بود ششم اسم حکیم است متوجه بر ایجاد جسم کلی که اصل
قابلیات اجسام مختلفه است که در اجتماع طبایع مختلفه از حکمت منش و بر ایجاد حرف خارج
و بر منزل اسمی دریا بد که جسم کل اول صورت طبعیه است که طبیعت حکم خویش در او ظاهر کرده است
پس حرارت و در لطوبت و برودت و یبوست را قبول کرد حق تعالی ظاهر گردانیده است در
صورت همه عالم بر استعدادات مختلفه در بر صورتها بهتسم اسم محیط متوجه است بر ایجاد عرش که
محیط اجسام است و نیز متوجه است بر ایجاد حرف قاف و بر منزل ذراع دریا بد که عرش است
چون است و مراد و کر و مینه محیط تمام عالم است و آنچه محیط عرش است نیز مستند بر
حق تعالی است ششم اسم شکور است بر ایجاد کرسی و حرف کاف و منزل نشسته
اسم غنی الله متوجه است بر ایجاد فلک الملس که فلک المریج است نزد حکماء و است
دریا بد و مرست و لهذا اضافت بدیهه کرد و نیز متوجه است بر ایجاد حرف جیم و منزل
دریا بد و مرست و نیز متوجه است بر ایجاد فلک المنازل و جنات و قیام صور کوکب در
صورتها است و نیز متوجه است بر ایجاد حرف ثنین مجمله و منزل حجه الاسد دریا بد که نزد
اکثاف عرش و کرسی است و فلک الملس فلک المنازل است و فوق اینها است یا زدهم اسم رب
متوجه است بر ایجاد فلک الملس و فلک المنازل است و نیز متوجه است بر ایجاد بیت

[illegible]

منزل سعد السعوی و حق جل و علا فیقراید و ذکر لکنها لکم فیهما ذکر لکم و منہما یا کلون و علم اسم
منزل است در عالم بر شجر حیوانات که منظر اولال اند خاصه درندگان بیست و پنجم اسم قوی متوجبه است
بر ایجاد ملائکه و بر حرف فاء و بر منزل سعد الاخبیة دریا بد که در ملائکه قوت ظاهر شد با ملائکه و
بیست و ششم اسم لطیف متوجه است بر ایجاد جن و بر حرف باء و محدود بر منزل انانی دریا بد که
شیاطین استیاری جن اند و بر سعد ارایشان باقی است اسم جن و این خلق است میان ملائکه و شیاطین
نسبت بحاکم کثیف و نسبت بر شجر لطیف بیست و هفتم اسم جامع متوجه است بر ایجاد انسان و بر
حرف میم و بر منزل مؤخر دریا بد که چون حق تعالی خواست کمال این نشاء انسانی جمع کرد و را
بید خویش و بخشید و را را بپنج خلائق عالم و تجلی شد و را در ضمن جمیع اسماء پس شامل شد و
جمیع صفات آئیده و کونیة را و خود روح عالم شد و اصناف عالم همچون اعضا جسم و روح را تا
اگر مفارق شود این انسان از عالم نفس عالم معطل شود چون این اسم جامع قابل حضرتین
بود بذاته معجز شد خلافت برای این انسان دریا بد که این اسم جامع بنزد ایشان الله است
که شامل اسماء و صفات است سوال الله اسم ذات است بر جمیع جمیع صفات پس بالستی که
استعداد او مقدم از استعداد همه اسماء می آید پس مؤخر آمدن او را و جوی باید جواب واضح آنکه
استعداد او مقدم آمده است که امر که آن برین مغزی است که عبارت از مرتبه آدم است صلوات الله
علی نبینا و علیہ اما تربیت او مؤخر آمده است زیرا که تربیت کرده شده او و نظم او که آدم است از
روی ظهور مؤخر است پس مؤخر آمدن او بنا بر مرتبه است سوال آدم چون عظمی است
الله است ظهور او مؤخر چر آمده جواب این از اسلوب کابر است که اولاد آدم و خشم را و ظاهر
صف برد سرای استاده میکنند بعد از آن خود از سرای بدی آیند و ظاهراً نشوند تا شرف را که
همه آبنای جنس ظاهر شود از انروی که تا مردم دانند که جمیع خشم و خدم منظر قدم فلان کس اند
پس این را بران قیاسی میکنیم و هم از آنست که محمد علیه السلام از روی مرتبه مقدم بوده و از روی
ظهور مؤخر آمده لقوله علیه السلام کنت نبیا و آدم عین المار و الطین و کقول الله عز و جل
و کما یجوز تارچه زاولاد آدم از روی مرتبه هم بحال برترم و الله اعلم بالصواب بیست و هفتم
اسم رفیع الدرجات که او برین است مرتبه جامع را که برین است میان اسماء الهی کلی و اسماء
کونی و متوجه است بر تعیین مراتب روحی اجمالا نه بر ایجاد مراتب زیرا که مجموع مراتب فیلسفه
و انصاف بود و در نزد زیرا که غنی خارجی ندارد پس معلوم شد که انسان قابل حضرتین

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

لغات بنابر آنکه مذکور شد این زمان و حقایق الالهیه بنا بر اتمه حقایق الهیه برست
اسماء الهی کلی که نیست و نیست اند یا اعیان ثابت و این قوس محیط اینها است اجمالاً و بتسلیط
على الاعیان الممکنات بنابر آنکه انبساط گرفته است درین قوس بر اعیان ممکنات از حقیقت
حقیقت و سبانه ذی اعز و عظمت و الکبریاء و الجبروت بنابر آنکه مرتبه ششم و کبریاء و شرف و
است و بنی بر صفات آن افزند که بر قوس طرف ظاهر خط بر رخ این اسماء اطلاق میگردد قوس ظاهر علم
من حیث تعلقه بالحقائق الکوئیه و تجر الا مکان و مرتبه الحقایق الکوئیه و عالم المعانی و حضرت
الارقسام و حضرت الاستعدادات و محیط الانوار الالهیه سبانه ذی الملک و الملکوت قوس ظاهر
العلم و تجر الا مکان و مرتبه الحقایق الکوئیه منی نامند بنا بر آنکه از بالا معلوم شد و عالم ملعبانی
و حضرت الارقسام و استعدادات بنابر آنکه مرتبه معانی و اقسامات و استعدادات علم لطیف
و کشف است یعنی مجردات و اجسام و محیط الانوار الالهیه بنابر آنکه مظهر اسماء الهیه است و سبانه
ذی الملک و الملکوت بنابر آنکه درین مرتبه استعداد هر عالم ملک ملکوت یعنی ملائیکه است و سبانه
الرحمن الرحیم الحمد سدر العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين در قوس ظاهر وجود نوشته
بنابر آنکه معنی حروفها بر صفات کمال است و این قوس مرتبه صفات است ایاک نعبد و ایاک
نستعین ایاک نعبد و ایاک نستعین صراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین در قوس
ظاهر علم نوشته شد بنابر آنکه این قوسین مرتبه اسماء کوئی است که مخصوص ندر عبودیت و تسبیح
و تمجید و تزیید که در آنرا ثانی در ظاهر وجود و ظاهر علم و بر رخ انسانی است ظاهر وجود
چنانچه بالا گذشت عبارت است از طرف باطن تعیین ثانی و ظاهر علم از طرف ظاهر و بر رخ
امرئیل که شامل هر دو است و آنچه مندرج است در آن هر دو از اسماء الهی و کوئی و آن حقیقت
آدم است علیه السلام و کذا تعلم همه اسماء یافت و تسبیح حق بهمه اسماء که در عبادت به گشت سجده
ملائکه و عقول که عبادت و تسبیح نمیکند مگر اسمی که مری اینها است و حق را بغیر آن اسماء نمیشناسند
و کذا یلیس جمیع اسماء را که آدم علیه السلام ظاهر یافته غیر اسماء حق دانست و آدم را سبانه
مکر و کافر گشت و دعا نمیشود که هر یک از شجره در تسبیح حق بغیر اسمی که بر او حق نمیکند
و اگر چه نمیشوند پس با الیس عبادت در یاد که با آنچه علم فرستد تفویض حق باید کرد و الیس تفویض مکر و
ابا و امتناع نمود و فریاد و آنچه نمیشود بر آورد که فرستد بدان افزند که اکثر شدن و شتر شدن این
سبانه الیس تفویض حق نمیکند در قواعد علم کلام و علم توحید و تصوف پس چون علم ایشان

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

مثل عقل کل و نفس کل و طبیعت کل و جوهریها که سیوا است یعنی ماده اجسام است که در
 صور اجسام ظهور یافته است و مثل عرش و کرسی و اقدار و عناصر اربعه و مولدات سیفیه
 هوایه مثلثه که معدن و نبات و حیوانات است و مثل زو و نقره و سیب و انگور و انسان
 و فرس و افراده هر یکی که در حد حصر نمی آید اینها همه جز از حق نیستند چنانچه در زیر گفته شد
 که روح و قلب و نفس و عقل و حواس و قوای ظاهری و باطنی یک حق مجموع آنهاست بمعنی که
 گذشته یعنی در مرتبه احدیت پس آنچه موجدان سلف انا الحق و سبحانی یا اعظم شانی و بانی
 جنتی غیر از این میگفته اند بمعنی گفته اند اما در ساعتی که این کلمات از ایشان صادر می یافت
 فی از خود خبر بودند و نه از غیر تا اگر در آن حالت تمام اعضاء ایشان را کسی برید می نمود خبر
 نشدندی چنانکه منصور علاج بل اکثر اوقات آلات قاطعه بر تن ایشان اثر نکردی چنانکه
 بایزید بطاعی و چون در حالت استغراق بدر می رفتند هرگز این کلمات برانداخته اند و اگر روا
 داشتندی کافر میشدندی زیرا که اگر کسی عضو یا از اعضاء و قوای از قوای بزرگتر و یا فرض کند
 که این زید است پس این معنی خطا باشد و خلاف واقع چه که اعضاء و قوای بزرگتر از این
 پس چندین هزار زید و دیده باشد و این خلاف واقعست چرا که زید این مجموعه است نه آنکه
 هر یک از قوای جزوی از اجزاء قوای از قوای زید است پس ازین تقریر معلوم آمد که عقل
 کل و نفس کل و طبیعت کل را و عرش و کرسی و فلک و ملک را و نجوم و کواکب گوید که
 این خدا است این کفر و مذقه است پس کافر گردد و اگر اینها در مرتبه احدیت عین بودند
 پس اینجا نام عینیت اطلاق کرده نشود همچون معلومات حق که در مرتبه علم عین حق بودند
 و درین مرتبه نه عین علم اند و نه قائم حق و الا بهیچ این اشیاء خدا بودی و اثبات خدا یا
 کفر است و عقلا سفاقت زیرا که این اشیاء تغیر و تبدیل و نقصان می یابند پس اینچنین
 نقصان دادی و کی نقصان خود را ضعیفی شدی فهم من فهم و الله اعلم بالصواب بدان ای
 فرزند که عالم حدشان که اسم غیریت و سوایت بر او اطلاق میکنند بر دو قسم است عالم الطیف
 یعنی عالم مجرات که ماده دارند و آن عالم ارواح است یعنی نفوس نامتغیر و غیر متغیر
 بهرین گرفته باشد خواه عقل و معقول یعنی ملائکه کربیه و نفس یعنی ملائکه سماویه و غیرهم
 و عالم کشف یعنی مادی و آن عالم اجسام و اجساد است که آن از محیط عرش است اما کلا
 خاکین و در مرتبه درین دایره که مراد از تجلی و تعیین ثانی است پس این تعیین ثانی

[illegible]

و تجلی که حاصل است از تعلیق ارادت و قدرت برای اظهار آنست در عیب است و از برای این
آن کقوله تعالى انما ابصره اذا اراد شيئا ان يقول له من فيكون اما مني حيا
شاید که تجلی حق باشد که آن تجلی حق متمیز باشد از غیر می مانند سنگ غیره و علم حق باشد
که تجلی حق باشد که آن ذات عالم منکشف گردد و این صفات اگر چه اصول اندر غیر خود را
و هم از آنست که امیات صفات نامیدند و لیکن بعضی مشروط اند بعضی در تحقیق همچون علم
مشروط بسبب و قدرت بهر دو وارادت بهر شئ و سه باقی باین چهار فکاه و نه معنی اشتغال
بدان اسی فرزند که بر بنخ اول که میان احادیث و واحدیت است حقیقت محمدی علیه السلام
و این بر بنخ ثانی چنانکه گفته شد صورت اوست و باید دانست که حقایق دیگر که طاق اینست
انبیاء علیهم السلام و بر بنخ ثانی ثابت است هم از آنست که بر بنخ کبری که اول قایم قوسین است
و احادیث است غایه معراج محمدی است علیهم السلام و او ادنی اشارت است با اتحاد قوسین
احادیث و واحدیت بواسطه سطوات نور تجلی ذات و بر بنخ ثانی صغری که دوم قایم قوسین است
وجود و ظاهر علم است غایه معراج انبیاء و دیگر علیهم السلام و نسبت بایشان نیز قوسین ظاهر
وجود و ظاهر علم متحد میگردد و تجلی ذاتی که بایشان مخصوص است عبارت از آن اتحاد است
بواسطه افتخار بر زینت و سلطوت ظهور نور تجلی ذات و لیکن حکم غلبه یکی از امیات صفات
پس بر زینت کبری غایه معراج و شهود و وجدان محمد است علیه السلام قبل فنا فی الله و چون
تمیز دور شود و قوسین متحد گردند بواسطه سلطوت غلبه تجلی ذات فنا فی الله حاصل میگردد و او ادنی
اشارت بآن است و بر بنخ صغری غایه معراج و وجدان و شهود و دیگر انبیاء قبل از فنا آما بعد از
فنا هر دو قوس متحد گردند و سلطوت نور تجلی ذات در ضمن یکی از امیات صفات و مقام
یعنی نسبت بایشان است اما نسبت به محمد صلی الله علیه و سلم تجلی ذات در ضمن وحدت
فوق همه مراتب است و لهذا آنحضرت افضل انبیاء و اولیا رکشند باید دانست که حقایق
بعضی اسما جلالی اند و بعضی جلالی اند و بعضی مرکب ازین هر دو با غلبه یکی از آن و احکام و
شرایع بحسبان وارو شدند متضمن جلال همچون شرایع عیسی علیه السلام که در عبادت سهوا
بود و محمد غایه السلام چنانکه تصدیق به معراج است و بعضی احکام و شرایع او منظر جلال است همچون
در بعضی منظر جلال محض و بعضی در بعضی بین عجز و کفارت که من و وجه عبادت است و بعضی در بعضی
بدان اسی فرزند که بر بنخ اول که میان احادیث و واحدیت است حقیقت محمدی علیه السلام

[illegible]

نماند هنوز کافر تا آنکه جوی دیگر هست که اندر خور استعدا و نه بر کدام از فی و بنی نمفنون آنکه
 تعینات بلا حد و اختصاص قاطب قوسین هست که موجد آن مرتبه را اگر آن روزی شود مستغرق
 گردد پس اگر مراد قاطب آن باشد که بنهایت مرتبه خود رسیده ام که آن مراقب سین بوده این
 جایز نیست بدان ایضاً زند که آنچه در شرح جام جهان نساء آورده که ولایت مطلق ولایت محمدی است
 حصوله الله علیه و ولایت خاتم الاولیاء است بتابعیت اواز اینجا لازم نمی آید که شلح خاتم
 الاولیاء را با محمد علیه السلام مساوی گردانیده باشد که آن کفر است قولاً و اعتقاداً و اهل مفروض
 شایع آنکه این نوع ولایت خاتم الاولیاء را نیز ثابت است یا نبودن متابعت در مرتبه یعنی
 پیروی کردن در مرتبه محمد صلی الله علیه و سلم پس چون پیروی ثابت گردد روشن شد که پیروان
 در مراتب برحد و خود می ایستند پس حدود اولیاء فروتر از حد و ادبیا دیگر است چه جای آنکه به
 حضرت رسول صمد رسند و خاتم اولیاء نیز دیک که متصفوفه این عربی است اما شاید که مراد از فیه کدام
 از اقطاب باشد چون هیچ از منته از اقطاب خالی نمیباشد و اقطاب خاتم الاولیاء بنا بران
 مضمون گویند که مراتب اولیاء زمانه خود را ساخته رسانیده چه هیچ ولی زمان و از فوق شجاع
 نمود و معنی ولایت مطلق نزد موجدان قیام عبد است بحق نزد قیام از ذم خویش و علم بصواب
 چون گفته بودیم در ابتدا رساله که طریقه حصول شایع چه بوده است و چگونه است پس معلوم کردیم که
 مقصود مقصود ایشان علم توحید و تجرید بوده و آن وقتی پیش آید که اول از مراتب صعود آگاه
 گردد تا دریابد که میان حقیقی و عالم چه نسبت است و این گفته شد بعد چگونه حصول این نظر
 اعلی را بیان خواهیم نمود انشاء الله العزیز تا واضح گردد و حق بر حقیقت بنساخته و چون کتاب حق
 بحقیقت بشناخت پس هر یکی کلام ربانی را از او مروی و نواهی بگوش خود بیوسطه از او شنوده و
 کند و عاشق صادق را قاعده بر آنست هر چه بیوسطه از عشق شنود قالب زد چون بیوسطه از او
 در بر پییده در اداء او مروی و نواهی جان باز چنانکه در عوارف المعارف و ایم از امام جعفر صادق
 رضی الله عنه نقل میکنند که وقتی در نماز بیوش شده افتاد پرسیدندش چرا گفت بحقیقت آینه نظر کردم
 از شکم حقیقی که الله تعالی باشد شنویم نکته اول و چگونه که حصول این معانی مذکوره بدان ایضاً
 باشد که الله تعالی که ابتداء این را از تیرجعت است و پناه شریعت بر علم است بقوله علم طلبوا العلم
 و لولا الصدیق ان طلب العلم فریضه در عوارف المعارف و بیان علم مفروضه اقاویل کشیده ایراد نموده
 آخر الام تحقیق چنانکه در علم او مروی و نواهی فرض است زیرا که عامل و از راه او داده می شود و

[illegible]

تو ای محرمه و مکرمه گردد اگر چه مؤمن بود شایان جنت و تقاست اما بسبب غفلت و غفلت
که صفت زینبیه خوردن و سبک گفتن و بسیار گفتن و بسیار گفتن و بسیار گفتن و بسیار گفتن
حلال خود را برده مند ساختن شکوک فاسده گاه گاهی و ضمیر آوردن میگردد و آن موجب خطا عمل
است در روح ابدی آورده که اکثر سبب بیان بوقت نزاع شکوک فاسده اند که در عقائد و اشیاء و کما
ذکر فی غوارف المعارف جابر حلی می معاذ فقال خبری عن رجلین اجد بها مجتهد فی العبادات کثیرا
قلیل الذنوب لانه ضعیف یقین یعنیه الشک قال معاذ لیحیطن شک اعماله قالی فاجری عن رجل
قلیل العمل لانه قوی یقین و هو فی ذلک کثیر الذنوب فنکت معاذ فقال الرجل شد لکن احبط شک
الاول اعمال بره لیحیطن یقین بنیاذنوبه کما قال فاحذ معاذ بنیده و قال ما رایت الذی هو فقیه من
انتهی کلامه و تهمید آن آورده که بعد از حصول علم او هر چه نواهی و اداء آن فضیلتی من علوم علم از یاد
یقین است زیرا که یقین کامل صاحب خود را بعمل خواند و کوتاهی در عمل دلیل کوتاهی یقین است
و بسیاری عمل دلیل بسیاری یقین است و چون یقین داعی بسوی عمل است پس داعی بسوی بندگی
باشد زیرا که مقصود عمل گویانیده نیست و چون داعی بسوی بندگی باشد پس داعی بسوی قیام
با دایم حقوق خداوندی باشد از او را و هر چه نواهی پس بر آنیه طلب علم یقین فضل باشد از آنکه متابع
خود را بدرجه اعلی میرساند و از شکوک فاسده سخا می بخشد که شک استطل بیان است چنانکه
در مجموع مبادیات آورده که اگر مقدار سه سخن گفتن شک دل نگه دارد و کافر گردد و نغوذ باشد منه
فالحاصل مریدی طالب شوق از یاد یقین دارد و طلب علم میکند پس مضمون خود را بقرآن
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و فی تفسیر البیضاوی ای صادقین یعنی
ایمانهم و عهد و هم او فی دین اندیشه قولاً و عملاً او فی تو بهم انتهی کلامه باینکه با صادقان و یقین
محالست و مخالفت نماید و از انفس قدسیه ایشان خود را برده مند گرداند تا از طفیل صحبت
طرازت آن بزرگان شکوک باطل گردد و درون او بدر روند و استقامت بر طاعت و عبادت حق
روزی گردد و چون بر خیز خدمت صحبت سجده آورده پس شایان مقتدای روزگار که بریده گویند
آفتست که بت صحبت را بجا آر و حق صحبت آنست که بنشینان خود را بیک در گشتا خود خواند اگر
گشتا آرد بار دیگر در خدمت و صحبت چنانست و ملازمت نگذارد و اگر قبول کند پس بر یقین
معهوده مشکلی زیاده نماند یعنی بفرماند نامیرد نفس خود را از آنکه بدد و چون نفس
از آنکه بدد بفرماند تا بول را تصفییه دهد و چون دل را تصفییه حاصل آید بعد از آن مع

[illegible]

مستخرج متقدمه در باب قالی میل چون در ویستی صادق را بجلید دست و در حدیث او اینست
 که ایضا و بنابر اوست از طاعات و ریاضات بدنی نکشد زیرا که قواعد برین رفته که خداوند
 خدمت را در حضور محمد و مجید و جبار نام و سعی مال کلام بجای آورد پس چون او را ازل حضور
 است چگونه بقا قبل تکامل را بر خود روا دارد و علامتی دیگر آنکه بر بلاه و آفتهها صابر بل شاکر
 باشد کقول من قال لم یصدق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه و کقول من قال لم یصدق
 فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه بل در بعضی اوقات بر اصابت بلیات متکذذ خواهد بود
 بل در بعضی اوقات بلار از وفاتش باشد و خود را از بیگانه اندک کقول من قال لم یصدق فی
 دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه و کقول من قال لم یصدق فی دعواه من لم یأمن لم یضرب
 فی مشاهد مولاه و این مقوله اخیر از بی بی بلعه عدویه است و شعر این معنی است لی مع الدنوت
 لا یسح فیه ملک مقرّب و لابی مرسل و کقول من قال نبیت من با تو چنانم می نگار جنتی
 کاندز غلظت که من توام یا تو منی نکند و و هم در بعضی نواید این معانی مذکوره بدان سی فرزند
 تعذر اندکی محبت که کلمات مرثیه معلوم گردید که انسان کامل جامع جمیع حقائق الهی کو بی نیست
 یعنی مرتبه او که اول امر از وحدت است که آنجا انسان کامل عبارت از محمد است فصلت معنی هر چه دریا
 فوق اوست از باطن وجود و درین مرتبه اجمال حاصل است و هر چه در ماست است از ظاهر وجود و
 اسماء نیز ضمنا در و مصل و ثمانیا که مراد است از مرتبه واحدیت که اینجا اگر چه کاملان گیر از انبیا است
 اندا ما مراد از انسان کامل آدم است صلوة الله علی نبینا و علیهم السلام مرتبه او جامع است با فوق خود
 را از توجه وجود بجانب ظهور و ماست خود را از حقایق کونیات نقصنا هم از آنجا است که او
 جامع جمیع حقایق الیهیات و کونیات آمده از کلیات و جزئیات هم در عالم باطن و هم در عالم
 ظاهری پس تزکیه نفس انسان کامل بل تزکیه نفوس سایر فروع او که عبارت از افراد است
 است وقتی حاصل گردد که بهر ابرمی هر اسمی از اسماء الهی از کلیات و جزئیات تعهد می نماید
 تصفیه قلوب ایشان وقتی میسر شود که بر سر هر آلهی که عبارت از قلب موسن است که قلب المؤمن
 عرش الله تعالی وارد است غیر مدانه نشاند و سجاد و پیکر غیر اندر انگلی دور ساز بعد از آن
 بهر سنده سزند که آن عبارت از تکلیف است بدان یفرزند که چون حضرت و ابتعالی را محبت تمام در
 نشان انسان ثبات است و بعلم قدیم خود دانسته که این نوع تزکیه و تصفیه بر انفعان ایش شده

Handwritten Persian text in a single column, likely from a manuscript. The script is dense and cursive, characteristic of historical Persian documents.

هست جمیع جنبیات و تهلیلات و قرآت کونیات از کلیات و جزئیات افضل است بر تعالی
 و همچنین نمودن زمال کوهت به است جمیع فیوض وجود و اشغال ایشان به چنین مساک صوم که
 مساک زائل و شرب جماع که اشارت از جمیع آمدن با غیر است جمیع عبادات کونیات را
 که مساک ازین انواع محفوظات نفسانی و همچنین حج که عبارتست از قصد بسوی بیت اندک
 آوردن یرت به است جمیع عبادات کونیات را که از اثر اند و قاصد اند و همچنین احوال و کلمات ایشان
 و ملائطه و رباعیه صلوتیه به است جمیع عبادات انواع ملائک و سایر کونیات که بعضی از ایشان
 بروبال و یا بدو قوم عبادت و تسبیح میکنند حقیقی را و بعضی از ایشان بسبب بال و یا بسبب عوام
 بعضی از ایشان سبب بال و یا سبب عوام عبادت میکنند حقیقی را پس چون واجب علی فضائل
 عدد انعام بلا حد و حق انسان کرده که عبادات معبوده موقته او را جامع جمیع انواع عبادات
 کرده هم از آنست که مضمون و غنبر یک حتی یا تیک الیقین یعنی الموت بر ایشان فرض شده است
 از انواع عبادات نکشد اگر چه در غایت استغراق و نهایت سلوک و نهایت حق مبنی در سید و الاضا
 و مضل و کاف و ملحد گردد و نفوذ باشد بمن الحور بعد الکور نوع سیوم تذکیر خواص آن بکم خوردن خیر و
 لایموت و بکم خنق جز بعد از ضرورت و بکم گفتن جز در حال اضطرار و بجا و بهت نمودن جز انواع نوافل از
 صیام و صلوة و صدقات الیها و بهار از جزو زمان آوان که در سه حال میگردد که لایزال تعبیر است
 اول بالنوافل و در وقت اکنون شروع است در انواع تصفیه بدان ای فرزند که تصفیه قلوب کفایت
 بمقوله قول لا اله الا الله محمد رسول الله حاصلست با تصدیق زیرا که این مقوله خبیث باطن ایشان را که از
 شرک متکلم بوده زایل میگرداند پس باطن ایشان مصفا میگردد و چون شرک بر وجه است پس
 از آن سبب فیه این مقوله را تلقین مینمایند بر طالبان صادق را تا لید او بهار بدان طوبت
 منوره از انواع شرک ناجی گردند نوع دوم تصفیه قلوب عوام مؤمنان که طالبان محلی باشند
 و آن بزایل کردن حیث نیا و حسد و کینه و بغض و غصه و غیر ذلک از خطرات فاسده و مرمورما
 صوبی الله در ضمیر دل طایل میگردد و حتی که مشایخ فرموده اند که اگر راه وطن خود را بهار دیگر
 باز داند اهل طریقت اندرون او را مصفا نمایند پس نوع سیوم تصفیه خواص و اهل تقی حاصل گردد
 که به تسبیح استقامت بر تعالی را از کلیات و جزئیات در ضمیر دل نهال سازد و بدان جلگی حقیقی را
 یاد کند و چون عقل او را روشن است که این نیست پس باید که اسم ذات را که جامع جمیع اسماء و
 صفات است و ضمیر دل نهال سازد در کل حین و آوان قیام و قعود و مشی و رکوع و انوار

[illegible]

پس بخود نهند که مرتبه مغیره خود را از نظر اغیار پوشیده دارند و غیر حق را بر سر آن خود مطلق نگردانند
پس خود را صوف پوشانیده اند نزد مقرب و بعضی از بزرگان رفته اند که صوفیه خرقه انداخته اند
راگویند آنچه سبکپس را در کار نباشد پس ایشان چون پیر مردگی و کم نامی و تواضع و شکستگی و خود بیگی
و از خلق دوری و بیگنی اختیار کرده اند پس اضافت ایشان بان خرقه گفته اند اخته شده که سبکپس را
کار نباشد انفس است و عوارف المعارف آورده که اگر شخصی در مجلس از صوفی بپرسد نباشد و صوفی
بر آن نگیرد یعنی برتر نشینی از بر خود خواهد بداند که او صوفی نیست و اگر آن خطر فاسده را در
بدیه از دل بیرون سازد و صفوت را شاید زیرا که هر که بخواهد طلب بود و او طالب برادر نفس باشد
طالب مراد نفس طالب حق نباشد چه طالب حق از خلق معروض طالب خلق از حق معروض میباشد
و این روشن است هر که اندک عقلی و دوش دارد خواهد دانست که در یکدل محبت و دوشی تنگی نباشد
و ای بر کز ابان مانده که محض از بر طلب جاه و شوکت و طلب دنیا و طلب نام و ناموس خود را و صوفی
و درویش و پیر و مرید نامیده اند و لای لولیم و لمن قلندیم و بعضی از بزرگان رفته اند که
صوفیه منسوب بصفه فقر و مهاجرین است آنها می که در زمان پیغمبر علیه السلام بودند و آن چهار
کس صد بودند که ایشان را در مدینه مسکن و منزل و مقام نبود و در مسجد مجتهد بودند و دنیا و دنیا را
ترک دنیا اختیار کرده بودند و روزگاری بهیضم پشوده آوردی و از آن مبلغ خرا خردید می
بقدر قوت لاموت بخوردند و شبها بتلاوت قرآن و نماز و حصول انواع علوم از پیغمبر مشغول
بودند و ابوهریره فرموده که من هفتاد کس را از اهل صفه دیدم که سیاه چادرها را بر سر خود انداخته و در زمان کوفه
اطراف چادر را بر سر افراشته و خود استوار و محکم بنظر میآمدند تا برهنه نشدند و عورت ایشان پس حضرت
پیغمبر در روزگار و معاش خود را با ایشان برابر کردی و مردم را نیز با ایشان به وقت میفرمودند
یعنی خود چنان سختی و افتقار و گرسنگی کشیدی و هم سایر مردم را بر آن بفرمودی و زنی جماعه
از ایشان نزد یک حضرت رسول الله از سختی حال شکوه کردند که یا رسول الله شکمهای ما از خرابی
بسوخت حضرت رسول الله فرموده که سوگند بخدا است که اکنون از شکام دو ماه باز است که از خا
سمن بود از برای نان نه برآند و خوردن من و اهل بیت من جز آب سیاه و مزه یا چیزی دیگر نیست
پس برده و میثاق که برین صفت بمانند شما از هم بران من خواستید بود و در جنت پس صوفیه چون چنان
عامل میباشد چنانکه صفا از آن صوفیه مینامند در عوارف و المعارف آورده که هم صوفی در زمان رسول الله
نبوده بل در زمان پیغمبرین اعدا یافته پس بعضی بر آنند که در زمان تابعین احداث یافته

Handwritten Persian text in a cursive script, likely from a historical document or manuscript. The text is densely packed and covers most of the page area.

نه قاصد بدان مقام و نه آگاه از ان مراتب و را نشنیده و مترسم گویند و سپهران آورده که صوفیانه
مقربان از خود را با لباس مستندین از نزد باسم صوفی خود را مشهور نمایند و می گویند که اگر از مشرق تا مغرب
کدام زند و وطنی یک کسی را که از جمله مقربان باشد و مشهور با اسم صوفی باشد نخواهد یافت و سپهران آورده
که مقربانی شد که اعراض نمودند باشند از کل باسوی احد و روی آورده باشد الی الله تعالی یعنی اگر
مملکت بهشت زمین یا غیر این و آنچه در ایشانست اگر همه در تحت تصرف او باشد و همه را ترک کند و بهر
موقوفه بجانب حق تعالی توجه نماید و اگر بهشت آسمان و جهان با جمله نفع ابدیه ایشان زان و باشد
ترک آن آورده توجه بحق تعالی نماید پس او بر ملک متر و که خویش تا سستی بخورد و آن مملوک متروک را که
یا دنیا و دولا و در بند که سران زبیر دوست چیزی در باخته ام بل مملوک از مالک بفرستد که ملک
که ام بود و مملوک که ام بل خود را از حق نداند آن هنگام موقوف بود و قرب گردید پس این هنگام
او را اگر صوفی و درویش و شیخ و پیرو می نامند جایز باشد اما شیخ را یک شرط دیگر نیز باید و آن
اوست کامل و گیرست و سنده که فی موبته افشاء الله تعالی در تعریف کامل حضرت شیخ عثمان فرموده
شخصه که جامع این چهار فضایل باشد او را کامل میتوان گفت اول آنکه اگر کسی تمام حصول دنیا و آخرت
را از دوازده ملکین نگرد و دویم آنکه اگر کسی تمام حصول دنیا و آخرت را بدو و سپهران هر روز در چه
جزین سرور و انیطایفه بر فوت دوست و دوستان دوست است سیوم آنکه اگر او را عزیز دنیا و آخرت
گرداند خوش و خرم نشود چهارم آنکه اگر او را ذلیل گویند گرداند و دلگیر نگردد و بدانکه تو کامل است
زیر که منع و عطا و عز و ذل نیز و ایشان یکسانست پس ایشان بجز دوست چیزی نمی گیرند یعنی
باشد اگر چه نسبت لا الهی باشد چنانچه بی بی رابعه عدویه در مناجات خود بربان را می آید
آنچه نصیب این عاجزه دنیا آفریده بگمارده و آنچه نصیب این ضعیفه بهشت آفریده بموستان این
حقیره را بدارد دنیا در محبت خود روزی گردان و در دار آخرت دیدار خود نفیض کن پس در
حوارف المعارف آورده که الله تعالی در قرآن علوم و آفره بلاحد و عدد بر حبیب خود محمد صلی الله علیه
و سلم فرستاده بحد یکا که در آیه ای روی زمین را و گرد و در جمیع حیوانات نویسنده آیند هر آینه
در اینها ای تمام گردند اما بر نهایت علوم قرآن نرسند و نیابند کقول من قال جمیع العلم فی
کتاب الله ان لکن یتقاصر عنه افهام الیه لیکون ولیکن علماء صوفیه که عبارت از مقربان
است چون بعد از او در ترکیه و تصفیه و غیره یک حا و حبیب علمیم بگوشش دل سامع گردند قرآن را
از بیست و پنج قلب پذیر آینه و هر کلمه در ساحت علوم بلاحد و عدد بیرون می آید که آنرا علم لدنی

[illegible]

بهر دست گردانند آنچه در بعضی کتب علم معامله و علم مکاشفه نام برده اند مراد از علم ظاهر و باطن است بحکم
ذکر من قبل و در احیاء العلوم آورده که مکاشفه نورست که ظاهر میشود صوفی را بعد از تصفیه دل و پرکینه نفس
و بسبب آن نور شکست میگرد و مراد از چیزهای بسیار از معانی پس حاصل میشود و او را معرفت الله تعالی که
حق المعرفة الحقیقه بذات الله وصفاته و کمشوف میشود و مراد از حکمتهای الله تعالی در خلق دنیا و آخرت
و حکمت تقدیم دنیا بر آخرت و غیر ذلک حکمتهای افغان یا رب تعالی بر و کمشوف گردد و فهمد آن و در هر
در یکی از این چهار خصلت باشد بشراف این علوم مشرف نگردد یکی که در ویم بدعت سیدم محبت دنیا چارم
امر از برهوا قول علم مکاشفه نورست آنچه باید دانست که مراد از نور آن چیز نیست که سرخ و سفید میزند
و غیر ذلک باشد بلکه مراد از نور صفاء فهم است که حاصل است از ترکیه و تصفیه زیرا که نور چیز را گویند که سبب
ظهور خود و هم سبب ظهور دیگر می چنانکه آفتاب و شمس را یک نورست که هم سبب ظهور خود است و هم
سبب ظهور دیگر است پس صفاء فهم بمنزله نور است بدان ای افروزند که بعضی جهال شبهه طوار
سببه و انوارات وارده که اهل سلوک را پیش نمی آید علم باطن البته از بعضی ادراک مغایرات را
سجواب یا بالهام علم باطن است و آن محض جهالت و بطالت است زیرا که علم چیزی را گویند که دانسته
آید پس طوارات و انوارات دیده میگرد و ندیدنی را دانستی بناید گفت و این بدینی از دو مهور خالی
نیست یا شیطانی است و یا رحمانی است اگر شیطانی است بدلت است و اگر رحمانی است سدا
سلوک است چه حقیقی باطریق و کاذب بدین انواع چیزها امتحان مینماید تا اگر بدین مغرور گردد
از وطن اصلی باز ماند و اگر بدین التفات نماید ترقی احوال بدینی کند و باید دانست که مقصود
اهل سلوک ویت الطوار و انوار نیست بل مقصود ایشان استقامت و وصول بوطن اصلی که مراد از
احدیت است تا هر که مقصود از سلوک طوار و انوار باشد او را حق پرست نامیند و بگویند بل خود پرست
و اندر زیر که از بهر مراد نفس خود سلوک میکند که این مراد نفس است نه مراد حق چه مراد حق استقامت
است و آنچه علم مغایرات را علم باطن گویند نیز بر غلط رفته اند زیرا که حصول آن از این وجه خالی
نیست یا از هوای نفس است و یا از جوی یا از شیطان و یا از رحمان آنچه از جنس است مستغرقان
را حاصل است پس اهل سدا از اینجا که بلند همت اند و صرف هموم در طلب لی نموده اند بوارزات
رحمانی نیز التفات ندارند چه چای آنکه بوارزات غرور و ترازان فریفته گردند و آنرا علم پندارند
و یا علم دانند بل اهل حصول این نوع و روات هر ویت الطوار و انوار را کمر میخورند و آنرا علم
با انوار یا بهای الهی میگویند که شریعت و طریقت و حقیقت معرفت متحد اند و احکام اما صوفیه

[illegible]

آنست که پیران را اولایه تزکیه نفس میفرمایند بعده به تصفیه دل بستن چون نفس مریدان
منزکی آید و دلها را ایشان مصفا هر آینه عظمت و جلال خداوندی را در آینه دل دیده حقیقی را
حاضر و ناظر می دانند پس در حضور و مرام بر محبوب محبت می افزایند پس مریدان کمال محبت حق
دوست میدارند از مضمون این حدیث چنان معلوم آمد که پیرانرا گویند که بنهایت قرب رسیده باشد
و با نواع علوم و دینی بهره مند گردیده و داعی باشد در مرام بجانب حق بعضی را از کفر بجانب اسلام
خوانده و بعضی را از فسق و فجور بجانب توبه و اتیان عمل صالح و بعضی را با نواع تزکیه و تصفیه
زیر که پیران صفاء فهم چنان باید که استعداد هر احدی را بداند تا درخور استعداد او چیزی فرماید
هر که از کفر بجانب اسلام بگفته او بداند آنرا مریدانرا گویند هر که از فسق و فجور بصلاح و آید بگفته
او آنرا نیز مریدانرا گویند و هر که مشغول تزکیه و تصفیه آمد و هر دورا سجا آورد او را مریدانرا گفتند
اگر عالم معلوم مفروضه باشد والا کما ذکر فی احیاء العلوم فی کتاب اسرار القرآن لایکون المرید
مریداً حتی یحیی القرآن مایرید و یعرف النقصان من المزیه و یستغنی بالمولی عن العبدیة زیرا که
مصول علم مفروضه از لوازم اسلام است پس هر چه گاه که طالب با خود بحق از حقوق اسلام باشد
او را قدم نهادن در سلوک جائز نیست بل در حاصل نیست پس بنیاس معلوم گشته که پیری مرید
بسر و شور است فردی باید از افراد که شایسته مرتبه پیری و مریدی شود زیرا که این امر مختص
است یعنی کسانی که همچون اصحاب صفا اند و اهتمام امور آخرت و ترک اسباب دنیا و دوام مشغول
لی مع البدر و عوارق المعارف آمده هر که خواهی استجاب تملوب عوام باشد بجانب خود او از
جمله پیران نیست بل از جمله مریدان نیز نیست چه پیر صوفی را گویند پس صوفیه از مرقوم فرستاده آنکه
با مردم آمیزند از اینها میتوان دریافت که پیری و مریدی جهال که بدین بانه سر بر زده و عاقل
شده جز ضلالت و الحاد و زندقه چیزی دیگر نیست زیرا که تعلم و تعلیم این جهال در میان یکدیگر
جز تکرار و عز و نیست چه پیری لمحد بعضی با نواع نامرضیات مبتلا میگردد اند که مناسبتی بهم نیست
ترا نمی نیست هر چه میکنی بکنی آن مرید جا می آید از سر جهل تصدیق نماید و غرور و زور و هر دو
کافر مطلق میگردد و بعضی را اندک در صلاح مستقیم میگردد اند اما در جاهلی ایشانرا از ادوات
و محبت تعلم و علم از عالم میگردد اند و مغرور و پسماند که اعتماد بر پیران این امور آخرت ترا با علم دیگر
و دیگر کار می نیست زیرا که پیر ترا بخواند و برساند پس حشای بدیگری همانند آن جهال که بپیر
تسلیم است بخوده معتقد گردد و دو کافر گردد و هر دو کافر گردد و نفوذ باسد من از کفر بعد الايمان

Handwritten Persian text in a cursive script, likely from a historical document or manuscript. The text is densely packed and covers most of the page area.

مصطفی صلی الله علیه و سلم ملاک برگشت پس اعتماد بر غلط شخصی باید کرد که او را نبرد آن ملاک را ندون
کرد آئینه و امان از خطا و غلط دانسته باشد و همچنین است در کتب فقه که مفتی با این روش
دادن احکام اسلام و ائمه عظام منع میفرمایند تا عوام الناس ملاک بزرگوارند و هم در سار کلمه آورده
که خصائل پیر نیست باید که ریاضت گذشته باشد بر انواع ریاضات بالغه چون دار نوافل و قله طعام و
قله اختلاط با مردم مگر ضرورت و غنا گفتن و کثرت صیام و کثرت نوافل و کثرت صیقات نوافل
و کثرت صمت یعنی خاموشی از سخنان دنیا بجز سخنان امر معروف و نهی منکر و باید که در خصائل پیر
مجا سبب ادب مکارم اخلاق نیز پیدا شده بود مانند صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت
و بذل مال در جاه و علم و تواضع و انقیاد امور آخرت و صدق و اخلاص و شرمندگی از خدا تعالی و شرمندگی از مردم
و دنیا و باید که اخلاق فاضله از باطن پیر بر رفته بود مانند عجب و کبر و غل و حسد و حسرت و درازی امید و دنیا
و باید که پیر در ظاهر بر انواع طاعات و عبادات چنان جاهد نمائیده و محنت کشیده باشد که دیگران را محزون
جهد او عبرت گیرند و علامت پیر کامل آنکه از کثرت جهد در انواع عبادات او کلفتی و ظالمی پیدا نشود
بل بر چند تعبید بیشتر و رزق لذت عبادت بیشتر باشد و از کثرت انواع عبادات صفای قلب حاصل شده
باشد تا بدان صفای هر کلمه و آیتی قرآن از متکلم حقیقی شود و چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام فرموده اند که من در
زمان عبادت خدای خود را از طریق صفای قلبه عیان می بینم یعنی لغز او خود را در اغم و نه غیر او را زیرا که
صوفیه گاهی در مشتق باید دیدن عبارت میکنند و این بر همین است که دیدن دیدار حق کما حقه در دنیا
افراد دنیا کسی گیر از اولیا جا نمیست بل ادعای آن کنند است از تفسیر بیضاوی و تفسیر کواشبی باید
در یافت پس صوفیه در یافتن عظمت و جلال او را و تحیر دران دیدن تعبیری میکنند و استغرق در محبت
سجدیکه خود را دانند و حق را رویت نمایند فهم من فهم حق در رساله کلمه آورده که این مثال موضوع مذکور
پیر چنانچه از حلال احوال متفران نصیب حاصل است سهواً این مقرران از مردم مبتدیان و مبتدیان
و برزق و باغیر حق کار ندارند و باقی تاملی شغل بر دوام دارند پس باید از برای چه گیرند و باقی تاملی چرا
آمینند چو اب بنابر نزد است که من کتم علما الحکم لجام من الناس چون انواع علوم قرآن ایشان را بود
شده بمضمون حکم پیر مسلم میخوابند که بد گیران نیز میخوابند و میخوانند که طریقه حصول آن علم را نیز بر
طائفان و خاص بنمایند تا که بعضی از بهره مندگشته این طریقه را بگیرند و نمایند و بگذراند و بقیات
باقی اند و مانند آن تبعان نیز او را اجر باشند من غیران نقص من این جور هم شایسته است که از من شکر
شسته قبل از بدو و چون عمل بهای فی یوم القیامه من غیران نقص من این جور هم شایسته است که از من شکر

[illegible]

ولی میدانند و با یکدیگر از بسیاری خنده و بویان میکنند که او را هیچ نمی نیست لغو و نادان من منطقه
فانندیم و از آن خبر ندارند که صوفیه حقانی پر از مہوم اندیم از آنست که شب و روز در گریه و سوز بیابانند
و هیچ در رساله انگیزه آورده باید که پیر جامع دنیا و محبت زینت دنیا و طالبان او چاه و طالب و از او طالب
میریدان و بیوده گوئی نباشد و باید که بر میریدان مشفق و مهربان باشد همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه
و سلم مشفق و مهربان بوده بر اصحاب خود پس چون پیر موصوف باین وصف باشد او خلیفه رسول خدا
باشد و واجب است بر میریدان طاعت او و در رساله عجب و اینده آورده که او را در شفقت شفقت حقیقی است
نه شفقت عادی شفقت عادی آنست که با کلمات و بلبوسات و مشروبات و محصولات دنیاوی سیر
بهره مند سازی این شفقت عادی قد کما نیز موجود است اما شفقت حقیقی آنکه شخصی را از عذاب آخرت
نجات بخشی یعنی رعصیان و طغیان باز داری تا از عذاب گناه کرده آید پس پیر باید که شفقت و رزیده
میریدان را از گناهان باز دارد و ظاهر او باطن او و علانیه و دائم الاوقات دست دعا بدرگاه حق علی علما
بر داشته بالا دارد که الهی ما را و ابتیاع ما را از رعصیان و طغیان کند و بر عبادہ استقامت شبانی بخیر
آمین یا رب العالمین دیگر در حقایق الدقایق آورده که طریقه شیوخ آنست که چنین طالع الهی شیخی را روت
آور و شیخ او را بفرااید تا اول از افعال بد تو بکند و از گناهان رفته ناله و زاری و گریه کند و نماز است
پذیرد و ازین پس ترک شهوات و اشتها و نفسانی بکند و از خلق ترک طمع کنی تا اگر میریدین بود
را سنج آمد و مدتی همچنان مستحکم آید نگاه سر او را تراشد و معطل وجودش در آرد چون در مبلغ وجود
در آمد و صلوات ریاضت یافت و ترک شهوات کرد و بعد از مدتی تبر محاکم امتحان فرموده او را خرقه دهند
و در زمره عارفان شصت کنند بعد از آن چون در آن امتحان کرده آید او را سجاده دهند و در صحن و پیشانی
نشانند تا مریکز شہوت و طمع و خصالتی سیمه کند و صفات ملک و جلال شود سر او را بر آید و طالع
و سجاده بزرگی او بدهند چون طالب صفات ملک نشد شایسته فقر و عشق نگردد و چون سر تر نشین
طایفه و فقره و سجاده پوشیدن گواهی است از جانب شیخ بر مریکه این مرید از دوز نفس سیده و شفقت
اسرار نهان شده و بصفت ملک رسیده است و در فقر و فاقه ثابت قدم آمده است و ترک شهوات طمع
از خلق و ترک علق و تمیبه کرده است پس پیر گواهی دروغی در نزد نقیست که چون شیخ شبلی
در بغداد آمد و در مدتی منصفی وی را پس نشین انداخته روی به پیری آورد گفت را هم بنمای
پس بنمای قلب و گفت اول تو بکن افعال نامشروعات و ترک شهوات کن و از آنکه از دنیا معتدیه
شو بجز قوت لا محوت که سزدن کرد و چیز می مخور پس شبلی گفت یا شیخ مرا خدتی فرما تا سجده کنم گفت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فما شد پیش در شان او فرموده که این علامت است از تن پروری * فخر این اوصاف در دست
و بری * جمله میدانندگان دانسته است و دام * اوست صیادت شده و اسلام * پیغمبره بین سبک
شود این را بدان * تا بنوسند دست او را مردان * شاه به پوشیده شد از بیرون * زمین فشا
معلوم شد آخر زمان * و به چه باشد شیخ تا وصل شده * دست در تقلید طلعتی بر زده * لاف شنی
در جهان انداخته خوشنشین را بایزید ساخته * از خدای نبوی اورانی خبر * و خوش افزون
ریشیت و بولشیر * پس شارات و عبارات ملازم احوال پیران زمانه را باید دریافت تا هر که
مسلمان است ایشانرا مسلمان نخواهد دانست چه معتزینند که دعوی محبت با شیعیان را با فترار
بر خود بسته اند پس کافر اند که قوله تعالی **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَنْ أَظْلَمُ**
پیران ملاحظه زمانه آنست که آواز دروغ و محض انبراهی استجلاب قلوب عوام آورده در داده کنی
پیر بخدا راه نیست و بدین سخن کج ذریع عوام را بجانمحب و خوانده و دلپایی ایشانرا از محبت علم و علما
و محبت کتب اجدادیش رسول الهی بدل از محبت قرآن سرگردانیده چه خود را ضامن بهشت گردانیده
پس عوام در محبت چنان متفرق آمده که دست خلاصه اعتقاد از قرآن کشند و از ایشان کشند چنانچه
دیدیم ای آید از مردم این مانده پس کافر مطلق اند بدان ای فرزندان که بیکر فتن از فرائض و واجبات و
سنن اسلام نیست بل زجمله کوافل است تا هر که اختیار آن باشد که صوفی شود پس بمضمون این دستور
و مذکوره صوفی را در یابد و در خدمت او تقدم اخلاصی عمل نماید تا اگر ازین برکت او صوفی گردد و بعد
مشکل آنکه یافتن صوفی ممکن نیست چنانکه از عبارات عارفان معارف معلوم گزیده که اگر از شرق
تا مغرب بگردی شخصی از مرقبان نیابی که مشهور با اسم صوفی باشد چه ایشان از اسم و رسم و نام و
ناموس بدست اند و در رساله شطاریه آورده که این قوم را لباس معهوده بهم نمی باشد که ایشان
لباس معهوده عقیده نمیکردند چه لباس شهرت و تعریف اقتضا کند و ایشان در بی افتخار و گم نامی اند پس
چون از جمله کوافل است و یافتن آن مشکل زیرا که صوفی را باید تا صوفی شناسد و با کسی ولایت کند
برویش درین ایام از طلب صوفی احتراز اونی زیرا که مترسان بی ایمان اکثر من این شخصی سر زده اند
سباده که درین طلب رجا و ضلالت غریق گردند پس چون خوف زوال ایمان درین طلب است طلب
نیاید کرد و علما گفته اند هر چه خوف خطر درین دایره اگر بچه از فرائض اسلام باشد از آن دور باید بود
چنانکه درین است اما چنانکه در یاد محبت در میان باشد نباید برفت کقولہ تعالی **وَلَا تَقُوا يَدَ كَيْفٍ**
الَّذِينَ يَكْتُمُونَ پس هر چه خوف مالکات ایمان دله داران دور تر باید شد پس عوام مومن را هر طریقه سختی

[illegible]

پیش ازین مردم دو بودند که مجلس بیان بیماریان سعیا یا سعادی النون در جمعه هر روز در مسجد
نظاره پس سیلی حاجی آنست که خدا را موش خود گردانی و کتاب و امام و سنت رسول و پیامبر شدند
انتهی کلامه نموده پیغمبر بیان ایمان بدان ای فرزند اول چیزی که بر طالبان صادق و فاضل لازم
است حصول ایمان است که اگر ایمان نباشد حصول معرفت کما حقه نباشد و چون معرفت نباشد
معرفت کسی صوفی نگردد و چنانکه زاهد و قهار که در زهد و محنت سرسوائی جهان میکنند اما نه صوفی میگردد
و نه مسلمان اگر چه ایشان دعوی معرفت کنند معرفت ندارند زیرا که هر کس معرفت الله کما حقه نداند
شود معرفت او را باستقامت بر طاعت و افواج عبادات که موافق متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم باشد خواند و چون متابعت پیغمبر ندارد پس از این بارانند اگر چه صاحب کشف و کرامت گردد و کما
و کرمی کشتن العقاید این الله تعالی ضمن العصمة فی جانب الکتار و المنته و لم یضمنها فی جانب الکشف
واللهام انتهی کلامه پس چیزی های مؤمن به هفت اند اول ایمان آوردن بالله تعالی که یگانه است
او را شریک نیست هر چه در عالم مخلوقات را سود و زیان میرساند خدا است عز و جل و دوم ایمان آوردن
بفرشتگان که بندگان خدا اند سیوم ایمان آوردن بکتابها که آنچه از جانب خدا تعالی آمده اند
همه حق اند و راست اند چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق است و راست پیغمبر
ایمان آوردن به روز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر آنکه تقدیر خیر و شر
از خدا است عز و جل پیغمبر ایمان آوردن بر زنده شدن پس از مردن اما صح آنگاه در تبهید و شکوفه
آورده هر چه بنص صریح ثابت شده باشد و یا بخبر متواتر یا باجماع است ایمان آوردن به جمیع آن فاضل
است حتی که منکر آن چیز کافر گردد پس مؤمن به چیزی های بیست باشد **مسئله** در ایمان آوردن
به مؤمن بجایه انبیاء و ملائک و اولیاء و مؤمنان مساوی اند و معبود یعنی بر همه این طائفتا لازم
که **مسئله** در ایمان آوردن به ایمان آرد پس ازین روی مساوی باشند اگر چه در یقین انبیاء کمال اند
مسئله چون مؤمن به بسیار اند پس بهتر آن باشند که ایمان محمل بسیار یعنی بر زبان درازند
که قبول کردیم قرآن خداوندی را آنکه بر محمد فرستاده شده است و قبول کردیم هر چه موافق قرآن
است و حقیقت و بر گشتیم از آنچه مخالف قرآن است و از آنچه مخالف امر رسول الله است و در
اول نیز انتهی از تصدیق نماید مسلمان میگردد **مسئله** در کتب این فن آورده ایمان
به انبیاء و اولیاء و مؤمنان است و کفایت کند حدیث یعنی چون شخصی وضو بجا آورد پاک میگردد و بعد از آن اگر
بی اثر واقع شود وضو دوم وضو بشکند و اگر بنگی صادر شود و نیم بشکند پس همچنان اگر

[illegible]

انواع طاعت مفروضه و نافله تا اگر ذره از ذرات مخالف شریعت و یا بدعی از بدعیها در مذهب و طاعت ظاهر گردد و طالب اصرار بر آن صاحب کشف الطوار و انوار و صاحب کرامت باشد آنرا سالک دینی و رونده راه یقینی و صوفی حقانی بنیاید و دست بل تا بع شیطان باید دید و ایچه اگر صوفی حقانی و متدین بودی او را بیدار از ظواهر مخالفت شریعت و بعد از حصول بیعت که دورتی در باطن پیدا شدی تا در پیریه یافتی که نسب این کدورت همان امر نامرضیه است بعد از آن تا نبی نام شدی و چون نسب آن طغیان کدورتی در باطن او پیدا نشود پس باید دانست که صفای باطن او از شیطانست و بر کرم صفای شیطان با وجود عصیان طغیان بر جای می باشد نفوذ باطن مکره چنانکه در زمان بویزه بسطی شیخی مشتهر با انواع کشف کرامت برده چون ابو یزید بر یاری او پیش آمده دید که آن بنی بجانب قبله نماز سلام نکرده برگشت و گفت این شخص ترک دینی از آداب شریعت مصرت ولایت را بشاید هر چه یافته از کشف کرامت آنرا مکر خداوندی و صفای شیطانی باید دانست توقع دویم خواص یعنی از پندار عبادت و غرور بر طاعت و عبادت خود تو به کند و همچنین کشف و کرامت تو به کند یعنی از کشف کرامت گذرد و بدان ملقت خوش و خرم نگردد تا اگر شخصی او را عبادت پنداری پیدا کند آن پندار او را بندگان سازد و اگر شخصی کشف کرامت غرور و زدن غرور او را بفصلالت سازد نوع سیم تو به خاص حاصل می شود و مقید شدن بغیر خداست یعنی هر چه پیش ازین مقید و ملتفت میشد بجز خداستعالی اکنون آن همه در نظر نگیرد و بنید آنرا مگر ظاهر و مجالی حق توقع چهارم تو به خاص لا خطر آن از خودی خود است یعنی چون سالک را در استغراق و محبت فسیان نفس غرق و حاصل شود آنرا کمال صفوت و نهایت مراتب گنجینه زد و اگر در زمان استغراق خود را نداند آن دشمن حجاب کبر باشد میان طالب مطلوب کمال حجاب کبر اشارت بدانست پس باید که سالک ازین نوع دانش تو به کند یعنی توجه نام نماید بدانکه ازین قید برود و حاصل مطلق گردد و بدان که هرگز نماند که چون طالب سالک در تو به و تزکیه و تصفیه ثابت قدم آید پس پیرا باید که مناسب حال او که تلقین نماید و اندر غرور او را که او ملاحظه فرماید یعنی پیر چنان باید که متعدد او را در توفیق ملاحظه تلقین کند و الا اگر بی ملاحظه کاملان بنا بقصدان تلقین فرماید بجز تلقین گمراه و بیراه گردد و او سبب ضلال آید و خوب و نیز خصال چهارم شد نفوذ باطن لا ضلال الا بالهدایه نکته ششم بعضی افکار متداوله اول این است که ای اولی مذلول پیرا باید که مرید را از ذکر آداب طعام آگاه سازد که آن اسم الوأحد است و همین هر مضاعف است بر دل او و تا چون مضاعف و مشربا و با حضور باشد آن فرورفته و درون منظر حجاب مذکور طعام را بسطی بخورد و بداند آن راست بخورد و الا هر لقمه را اول بار بداند آن راست بر روی حجاب

[illegible][illegible]

و این را مقدمه سیوم گویند در یاد که دقیقه لطیفه لالطف پس دقیقه است اعتبار از اینها و اینها را در یاد که در
همین پایه باید بداند اتصال بلا انفصال چنانکه روح و جسد هر دو مخلوق اند اما کیفیت اتصال و انفصال
بین جای بحث عقل و شن نیست که در و اولد بعدی من یشار الی صراط مستقیم این دقیقه را ندانند جز بهیر این حدیث
همیشه خود را مستغرق دیده اند و هیچ آوان زمان بغیر نه پرداخته اند بعد از آن خاصیت این کار بر برید تجلی کرد
باشد و انوار را ملحق به ظاهر گردد و بتجلیات الهی بروی تابا سر از ملکوت و جبروت و لاسوت شیرانش
گردانگاه تبیت دیگر و اینها که در و باطن باشند و در آن دریای شرف خاک مستغرق مانند آن تربیت اند که
چنین است **بَابُ هَمِ نَ رَ بَ عَ ظَبِّ و ح** **بَابُ هَمِ نَ رَ بَ عَ ظَبِّ و ح** **بَابُ هَمِ نَ رَ بَ عَ ظَبِّ و ح**
مقدمه چهارم گویند باید که نزوان عروج را درین اذکار نگهارد و در یاد که این اذکار خفی بوده اند و اگر
جلی خواهد یعنی اثبات شغل نماید بطریقیکه مربع مستقبل قبله نبیند و رک کیما س پای چپ در میان بهام
و سبای پای مزبوط گیرد که آن کار ربط عروق با قلب است بحرارتی از جلی در قلب پیدا یابد بعد باطن
دست راست را بران رست نه بد بجائی که رؤس اصابع اندکی از نو انگیزنده باشند و از انوار نیز بر روی
اصابع گیرند باشد و باطن انگشتان چهار گانه دست چپ نیز ظاهر انگشتان دست راست نه بد و فضا و
باطن بهام دست چپ بر ظاهر بهام راست نه بد و باطن انگشتان را از جانب چپا کشیده و سر را سبایست
رساند و از آنجا سر را بالا گیرد حتی که اگر نظر کردی آسمان را بدیدی آنجا که اتمام کند بعد از آن شهادت
تمام الا اندر گردانند و در آن حال چشمان بهم خوا بانیده بود و باید که بار و نیم محمد رسول الله را سر کرده
و اگر شش شش دو همراهِ کردن میسر نشد باکی نباشد بقدری برین طریق عامل گردد و بعد سنا
سرفروه افکنده مشغول گردد الا اندر از بر زبان را ندانند استا بر دانی ندان از اول پیشتر گویند چنانکه
باز سرفروه افکنده نبینند بعد کلمه اندر از جانب با بر دل نه ندان از آن پیشتر بر زبان نه بدی آنجا
تا شوق و حرارت دست و در ملاحظه در اول المقصود الا اندر یا لا مطلوب الا اندر یا لا موجود الا اندر
خود هم ظاهر ملاحظه نماید و در دانی انت المقصود ملاحظه نماید و در ثالث انت الهادی و یانت ارشید
و با اینت موجود ملاحظه نماید و دیگر بر کف دست لا و بر کف چپ نه ندان و بر دل نه ندان و برین گفتن از اول
باز سرفروه افکنده و در دانی اندک کلمه دویم را عبارت از وحدت داند کلمه سیوم را عبارت از وحدت و در دانی

۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵

فلان کس از فرزندان نبیه و فلان را دختر نبیه و فلان را سود و فلان را زیان و فلان وقت راحت چون باران
و غیره و فلان وقت زحمت چون لشکر و غیره خواهد رسید و گاهی مری پر کنیز را بدو باشد که این کار بهشت
است و دیو و پری را بصورت زن یا نماید که حوران بهشتی بر تو آمده و بر آنها و طشتها پر نعمت بنماید که مبارکباد
بهشت از آن نیست و مثال مل هر طوطی و مرغ نماید که از آن بگذشتی و به بهشت رسیدی و پلیدی بها و آدمی را
همچون طعام بهشت نموده بر تو بخوراند و مثال عرش تختی را بدو نماید و آن ملعون بر بالای آن عرش بصورت
خوب جلوه دهد که من خدام ترا بخدا تعالی ملاقات افتادم پس کار تو از همه موسی بگذشت که وی سوال کرد دنیا
نیافت و ترا بی طلب میدارم و نیز آن ملعون میگویی که از علماء دور باش که ایشان از احوال تو با خبر نیستند
فالحال آن ملعون و راستاد معلوم گردد و با انواع الحاد و ضلالت آن جابل استغفر که گرداند و کافر بی
ایمان سازد و نموده باشد که کفر بعد الایمان بشیخ ازینجا فرموده اند که من شیخ له فالشیطان شیخی این در
باب کسی فرموده اند که بی اذن پیر کامل گوشه نشینی و مصفوت اندیشی و درویشی و پیری گزیند پس میرود
پیشوا بی و شیطان گردد و او را گمراه و بیراه گردانند بعضی از جمله این نقل مشایخ را بخت می آید بر فرض
بودن پیر عجم را محض غلط فهمانده اند زیرا که مراد ازین کسی است که بی پیر در راه درویشی رود البته
بلاکت یابد و هر که در راه درویشی نمیرود پیر گوشتن بر و لازم نیست که مکرر از الله تعالی حمله نمودن و مکرر
را بر جاده شیرعت محمدی عم ثباتی بخشد و با ایمان دارد و با ایمان بر دامن باب العین نمکته مصفوح
و بیان نماز که معراج مومن است که قوله علیه السلام المعراج المؤمن من لا صلوة له لا معراج له شیخ از
آن سر و کوفین رسول ثقلین سید فریقین محمد مصطفی علیه السلام فرموده اند که بی نماز مومن معراج نیست و
بر محمدان بی ایمان که از نماز اعراض نموده اند و در ورطه ضلالت عرفت لعنت ابدی گشته اند بقیه بسبب
سید زاذکی از شیخ زاذکی مغرورند و از آن خبر ندارند که قَدْ أَفْضَى فِي الصُّورِ كَلَامُ أَكْثَابٍ بَكْتَهُمْ وَ دَوَّرَ
أَعْيُنَهُمْ بِطَبَابَةِ عَمَلِهِمْ لَمْ يَسْبَحْ بِسَبْءٍ وَ بَقِيعَةٍ سَبَبٍ كَرْتَمْبَسِ عَزَّ وَ جَرَّ مَرْدَانِ كَا فَرَكِ فُلَانِ مَرْتَدِّ مَرَا
ضَامَرِ شَمْدَه وَ از آن خبر ندارند که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم با محال جلالت یکی از اقربای خود را
ضامن نموده و در شان ابوطالب چه مقدار سعی و استغفار نموده چون یانش نبود و اعمال صالحان را
بود و خلاص نشد و این را قبیض خود پوشانیده و بر نماز بنهاده خود خوانده و بدست خود در مقبره دفن کرده
یعنی اعمال خود را داشت خلاصی نشد آخر الامر بدو رخ رفت پس چه جای آنکه شخصی دیگر از کینه های
رسمی ضامن آید و اگر ضامن آید بجز کفر و ضلالت حاصلش نیاید و بعضی مدعیان کاذب و مغتریان
خامنه جمعی بنموده که اگر کمال محبت حق در فتنه و دایم الاوقات بذکر و فکر مشغول آید که امر را به نجات

[illegible]

آنکه در میان نیت و تکبیر تفصیل برسانی کند بلا ايراد و منافی صلوٰه درین زمان دوم متصل آنکه در میان نیت
و تکبیر توقیفی و زمانی نباشد سیوم مقارن آنکه لفظ تکبیر و حصول نیت معا باشد در هر یک از این دو وقت
که نیت حاصل آمد نماز روا باشد و الا لا و اگر مقتضای باشد که با تمام اقتدار میبکند باید که چهار نیت را
در دل بگرداند اول آنکه فرض این نیتان وقت بخوانم و دوم آنکه روئی بقبضه بخوانم و سیوم آنکه چنانچه
خدا بقیه عالمی بخوانم چهارم آنکه در عتب این نام میخوانم و اگر امام باشد یا تنها گذار نیت امام را در دل
نیارد و امام را نیز نیت امامت شرط نیست و نیت را باید که در دل جاری شود تا اگر بزرگواران بسیار در دل
بگرداند نماز روا نباشد و اگر در دل بسیار و بزرگان نیارد هم روا باشد و اگر هم در دل بسیار و دو هم بر
زبان بهتر باشد پس چون نیت را در دل حاضر سازد و بعد از آن بلا توقف اسم ذات را با یکی از اسماء
صفات بزرگان را ندود نماز و آید و وجه تقدیم ذات بر اسم صفات آنکه از مرتبه احدیت بر مرتبه و احدیت
نزول مینماید زیرا که احدیت عبادت قابلیت ندارد و بل قابلیت استغناء دارد و مرتبه واحدیت که
کثرت اسماء و صفاتش شامل عابد و معبود و عبادت و شست پس چون طالب شغوق در محبت دوست بنا
دو ام ذکر و فکر و محبتی پیش از توجیه بر عبادت خود را استغفر مرتبه احدیت به پذیرد و مستغنی می باشد
بل خود را میداند اکنون چون توجیه بر عبادت نمود و خود را غیور پذیرد باید که با حضور نام و خجالت مالک
کلام خود را بنده بنده و از مرتبه احدیت به مرتبه واحدیت رسید یعنی چون پیش ازین خود را اسیر ذات بشمارد
اکنون خود را اسیر صفات داند و شرح نماید هم از اینجا است که در ان تمام اسم ذات و صفات شروع جایز بود
افتد و بعضی علماء گفته اند که اگر مجرب اسم ذات بزرگان را نیز شروع جائز باشد پس شایسته است انواران
درین روایت گفت که عابد و معبود و او را بلا شورت غیبت اما این نظر بغایت ترفیق است فردی باید
افراد که ازین محوطه ایمان بسلامت برده و هر از اندر هر از محار فته اند چه این نظر بد نیست و گفتن حاصل میگردد
بزرگوار گفتن و دریافتن آن بود که خود را و جمیع ماسوئی که را نداند و نبیند بدان بفرزند اگر کسی بد
عسل شیرین است بدین کلمه گفتن زبان و شیرین نمیکرد و تا نه چشید فهم من فهم آن قصه چون شروع نماید
از جمله اسماء صفات اسم اکبر و زبان را ندیده که اگر آن خواهد که عقل هیچ عامل و فهم هیچ فهم مکنه حقیقت
او نبیند یعنی آنکه اکبر گوید یعنی الله اکبر آنست که خدا بقیه عالمی بزرگ است از عقل و فهم که عقل هیچ عامل
باز است از هر سه بعد از آن چون در عرض بنده گوی است و زبان شنایک بشاید و بگوید سبحان الله
و بحمد الله و بیعتی پایی متر است ای بار خدایا از جای نقصانها و عیبها و محض احدا که نه ذات صفا
تر از کمالی را حق میگردد و نه ایشانرا عیب لایق و نه ایشانرا احتیاج به چیزی مناسب و تبارک و تعالی

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page from a historical document or book. The text is dense and covers most of the page area.

پس بمعنی اخیر نیز باید که باشد یعنی ترانده می باشد و آن مال بزکوه و صدقه و عبادت و شکر و صفا
دادن بنده بگرفتار مال بظلم عبودیت است و عبودیت را درجه بسیار است در حدیث آمده است
اگر نگیرد مظلوم ظلم بکند ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده برضا خود بدیده عبودیت بنده
بود است و آنچه در کتابت تحتی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** علماء ظاهر میگویند که بعدگی کن تا ترا امر
بنیاید و علماء باطن میگویند بندگی کن تا ترا یقین شود و بعد از آن بنده باش چون بنده شیخی
ترا رضا باید داد و آنچه مولای تو بگوید بپذیرد با و قبل از مرده تو حیدرتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا بهوای خویشستن و در قبر و لطف محبوب حقیقی یکسان شود چنانکه شری
محقق سعید کابلی میفرماید رباعی اگر مراد و زنج بسوزد خاکسار می گویند و در محبت بنده
یوستانی کو مباش در من سنگ اصحاب کفر بر در مردن مقیم گرد هر کوی نگیرد و مستخوانی
کو مباش و این مقام محبت اقیست الله را در قنای عبودیت مقام رضا است بقضا که اگر محکم
طلب میکنی چون کار افتاد برضا دهی بقضا و ترک چون **وَيُؤْتِيكَ مِنْهُ مِمَّا تَرْضَى** و اگر کنی آنکه شرف بند بودن یافته
باشی سبحان الذی اسری بعده لیل الاشارة باینست تا چه صلح بخت بدوین و سعید کابلی
تاج کرامت و معراج با عظمت صورتی یافت پیچان اولیاء الله چون بمرتبه بودن رسیده
خود در بند رضا بقضا دهند انگاه بمعراج معنوی سرفراز گردند و الا امران **مُخْلِصِينَ الشَّعْرَ**
است باینکه هر تر دامن از روی لاف و کنایات ملاحظه نمیشود و الا اجمالی ضلالت و
حقاقت در افتاده باشد **الْقَوْلُ قَوْلَهُ تَعَالَى يَا عَبْدَايْ أَتَخَافُونَ عَلَيَّ الْيَوْمَ** و این است
نتیجه بنده بودن است و حکیم شامی رحمه الله هم از معنی نیک میفرماید رباعی در هر خلق
همیشه رقی و فسوس هوس است و کار در گاه خلد و ندی جهان دار و دین و بنده خاص ملک با اثر
و در آن ملک و روز نا امینی از شعله و شبهه از عین و بر در این خلق بودن عمر ضایع گشت
خاک آن در شوکه آب زندگیش روشن است و آیات کشف حجب و از تواری می بیند و می بیند
و کفر فی تفسیر برخی الاستعانة طلب العون انسانا لکان سبحانه عابدين لک انما انیک عین الیقین
میطلعت و چون عالم یقین دانی را بعین یقین نیز رساند این امری فرزند که ملا و علم یقین دانستن گمانگی
و یکسانی نیست از دوی احدیست ملا و علم یقین دیدن گمانگی است و بدون گمانگی مرز و
بیت بی رحمت بگریز می بیند و حال محبت فی انی چنان است غرق باید که نه خود در دانه
و نه مایه ای باشد بجز است و ذات مطلق تصرفات او را بر گوید معبود را و زیاده و کم

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the page. The text is written in a dense, flowing style, characteristic of historical manuscripts. The script is dark and appears to be ink on a light-colored background. The lines of text are closely spaced and run horizontally across the page, with some variations in line length and spacing. The overall appearance is that of a continuous narrative or a collection of related statements. The text is written in a style that is common in the Islamic world, particularly in the regions of Persia and the Arab world, during the medieval and early modern periods. The script is a form of cursive, which allows for a rapid and fluid writing style. The text is written in a way that is both aesthetically pleasing and functional, with clear legibility and a sense of rhythm. The overall composition of the page is balanced and well-organized, with the text filling the space efficiently. The handwriting is consistent throughout the page, suggesting a single scribe or a highly trained team of scribes. The text is written in a way that is both clear and concise, with no unnecessary embellishments or flourishes. The overall impression is one of a well-crafted and carefully written document.

[illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the page. The text is dense and appears to be a continuous narrative or a collection of verses. The script is highly stylized and difficult to decipher without specialized knowledge of the language and script.

فصل است که چون حضرت غوث خلیل بابامی بنوخت من اینام گردانیدم خلیل را بهرامی خوش
آمد شفقت فرزندان خود برد و گفت خیریت من نیز نام گردان آن نگاه حق تعالی در جواب گفت که بعضی از
فرزندان فساد فجور و ظلام خواهند بود آنها را بهر توبه ای نخواهم رسید خبر بده و اتقوا ذریت تو تا رسول
او منقوص آید و چون حضرت حبیب بنوخت آن نوازش را با ما ممت خود خواند تا داعیه را بهر توبه ای
نیاز را بجای منده سبلی را چون در عرف اردوست که السکوة دلیل الرضا و امید آنست که داعیه حبیب بقیه
اقدا و فر دای قیامت هیچ بل بیان از مطیعان و ذنبان برود و بهشتید پس آنرا انصاف شفقت حبیب
و خلیل نظر باید کرد و کمال حاجی ایشان بهم زینب باید دریافت چه سبب نب خود و ذریات خود و کشیدن
کار اگر شمر و دست سبب نب پس روان کشیدن هر که باشند از خوشی بیگانه کار بلند بهمانست هم
شفاعت جیبک چون حضرت سول در صلوات بر چه عالم ملکوت نمود بلکه مقدر آنکه گفتند آتش
آن لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم برستی در راستی که نیست هیچ خدا موجود بذات پاک الهی
و آتش که آن فحش اعبد که و کفر که گواهی میدهم که بد رستی محمد صلعم بنده خلافت فرستاده
خلافت خود را بدارد و آنست که در کلمه شهادت کنین بر او دفع و او هم میار و روزه
چهار ایشان از ثبات و حدایت موهمند بخلاف ملائکه ایشان از بهنجیست باید دانست که معجز
زینب باید که گویند یعنی حضرت سول اند صلعم با طری عالم مرکب سور میفشد و مرکب ایشان آسمانها
بر زمین باید نور سور میشود پس نماز نیز معجز است که من معجز است یک که مو من جد تمام اعضای
ظاهر و باطنی را زارتا میکند این نماز و اقرب منوی میساند باید که در قعد اخیره و روز را باشد
کنند بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد ای بار خدایا در و دوست محمد و بر سیران محمد
یکجا امکنیت علی ابی اهلیم و علی آل ابی اهلیم چنانکه در و فرستاده بودی ابی اهلیم بر این ابی اهلیم
انها را بر اندازد قدر قیمت ایشان فرستاده بود و اینها را با نازده قدر و قیمت ایشان است آنکه محمد
محمد بدستی پیوده شده و بر رگی بدانکه مراد آل سیرانند و آل رسول الله روی سبب بل نیست
او نیز از روی حسب جمیع امت بدور قیامت آنچه بعضی تخصیص کنند که آل رسول الله علی و فاطمه و آل
او نیست آنرا از سبب افضس است لعنهم الله بعد از دو دیگان حاجتجو اند اگر این عار را بخواند بهتر است
اللهم رب بناء آتنا انی بار خدایا بده ما را فی الله نیا حسنه در دنیا آنچه نیکست و فی الآخرة
حسنة بده ما را در آخره آنچه نیکوست فی قیامت بده ما را و نگردد ما را از آتش صحران بعد از آنکه از
پشت خود بماند و بگوید انما فعل انتم بایده در و بر رکعت سیوم بعد از تکبیر دعا بقیوت بخواند

[The page contains dense handwritten text in Arabic script, which is mostly illegible due to extreme fading and bleed-through from the reverse side.]

و حقیقت بمعارف اند به قیالات علم حقیقت است که سبب یکی علم بذات است و وحدانیت و اولی و
از وی دویم علم بصفات خداوند و احکام وی سیوم علم با فعل و حکمتش می شرعیست نیز سبب یکی
کتاب دوم نیست کیوم ایضاً است اقامت علم حقیقت است اقامت شرعیست ندقه است پس یکی که این طایفه
اندر که هرگز ترک دینی از آداب شریعت رواند از ترک فرض واجب که رواد را نشان چه یافته اند و در
شرعیست یافته اند بهی کلام بغیر اگر درین تحریر می آداب شریعت این مرور را تا تریلا اگر کرد و مکان
آن ممکن و شمه از آداب شریعت را حضرت شیخ العالم شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
آورده و آنرا بکتاب معارف المعارف مسمی کرده تا هر که خواهد که در یاد و ایضا بکرات ثمرات معلوم و بدید
که این طایفه ابتداء از شریعت کنند مقبول است که در قصدا حاجت انسانیه ببول و فائده صاحب شریعت
و یک دین قرار داده و چند نوع اوامر و نواهی را استخراج قرار داده و چند نوع در طهارت نجاست آب و ده
چند نوع در وضو و غسل و ده چند نوع در یابی جامه و جامی و تن و ده و چند نوع در اخلاص و صلوة و
زکوة و حج و جهاد داده تا آخر کار باید که این طایفه از هر کار ابتداء نموده یکایک حاصل فرموده پیش روند
تا فتح الباب شود و الا در پناه ضلالت الحاد و افتاده هلاک گردند چنانکه دیده می شود چنانکه ایا کیم اهل الحاد
و طایفه مشبهی بنیاد شهرتی نام در داده دعوی نموده که ما از اهل طریقت حقیقت ایم و علماء از اهل شریعت
اند پس مجموع ملکی آورده که این قول اصل نه است احتیاجت زند قدیم این قول نشاید گفت مجموع ملکی آورده
اهل انبیاست گویند از شریعت نگذری بطریقت نری تا هر طریقت نگذری بحقیقت نرسی این سخن
کفر تمام است زیرا که هر که از شریعت نگذشت کافر شد کافر را رسید بطریقت حقیقت محال است و در بعضی
قصانای ابو معین نسفی آورده که الحقیقه هو الشریعت عند اهل السنه و الجماعة بخلاف القول المتبعه
فانهم یقولون الشریعه غیر الحقیقه انتهى کلامه حضرت شیخ جلال تهبانی سمرقندی قدس سره در ارشاد
نشان آورده که ابتداء این کار از شریعت است چنانکه فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و
آداب بجا می آرد و این طاعت است چنانکه لقمه و جامه و جاپه و تن خود را از حرام و مشهوره
پلیدی از حدت نجاست پاک دارد و حواس خمس از لوث معصیت نگذارد و این را طهارت
جوارح گویند معاصی این شریعت است پس از آن به این طریقت است که دل خود را از اخلاق و صیغه
پسینا کند و بیا و جاه و حب شهوات جسم کینه دیگر و نفس بغض و خجل و غیر ذلک پاک دارد و
بعضی حمیده چنانکه صیغه سفا و حلو و منجنا و شرف و وفاء و احسان با خلق و عین خلق و صدق
معامله با حق تعالی و با خلق و بزرگان آراسته گردانیدن و این گردش خوانند و بتجدیل اخلاق

[The page contains dense handwritten Persian script in a cursive style, likely from a historical manuscript.]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in a cursive style, likely from a historical manuscript.]

حضرت یونس غافلین عن العاقبة و هذا متوفى لهم منزله و مقام انتهی و فیما فی عن قوله تعالی و یصلوا
فی صلاتهم کما یرکعوا قال متوفى بها انما ارسلتم به کافر من و قالوا انتم کثیرا امواتا و اولاد
فمن اولی ما تدعون ان ممکن و ما نحن بمجعلن بین الامان و العذاب الا ان یرید الله ان یصلح
بالعذاب قل سبحان الله ان فی بطن السمكة حیزا من یؤمن و یقتل و لکن اکثر الذین لا یعلمون الا ان یرید
ان کثر الاموال و الاولاد و الشرف و الذکر و کثیرا ما یرید الله ان یصلح کما قال و ما امواتکم و اولادکم
بالتی تقر بکم عندنا فی قبره الا من آمن و عمل صالحا ای الاموال و الاولاد و القربی و علی الاموال
الصالح الذی یغنی له فی سبیل الله و یعلم ولده الخیر و یرید علی اصلاح انتهی کلامه و بعضی زیمران کلامه
زیمران زمانه است کسانى انک یران یریدان و ارد و یصلح در روند و بعد از دینی بیرون آمده و اقرارند
اطوار ان النوارث و کشف مغایبات و سیر هلاک چون بهشت و دوزخ بل برآمدن بر عرش حاصل کرد
و از بطراط بگذشتیم و فلان مرده را و فلان زنده را و دوزخ دیدیم و فلان کس را در بهشت و فلان را از دوزخ
خلاص کردیم و فلان را بگذشتیم و بمقام خلفا در آمدیم سیدم بل بمقام بهتر موسی رسیدیم بل از بهتر موسی
بگذشتیم چه و صاف خدا دیده بود و ما را تحلی ذات حاصل شد بل بمقام قاب قوسین بمقام محمد است
رسیدیم لغو و بائد من کفریم هر که از اهل دین بود یا است خواهد دانست که این نوع مقولات کفر و مشرک است
از سالی که میتوان دریافت و شبه بیان بنویسند و در سالی بران الانبیاء و الاولیاء نوشته ایم از انجا
پایند و سبب که در تمهید آورده است که فضیلتین خلاص بیغیران از بعد از ان فرشتگان بنما هم بعد از ان
اولیاء را است که همان یکه آورده که انبیاء فضل اند بر خواص ملک عوام و کف بر جمیع مخلوقات بعد از ان
خواص ملکین جبرئیل غیره فضل اند بر اولیاء بعد از ان اولیاء فضلند بر عوام ملکین بهر دو تقدیر
جبرئیل را فضیلت بر اولیاء ثابت است و در انجا آمده که نهایت سیر جبرئیل بسده انتهی است
چنانکه در شب معراج از ان پیشتر با حضرت رسول صلعم قدم نروده چنانکه شیخ سعدی شیرازی علیه السلام
نموده اند قطعه چنان گزیدیم در بیت برانده که در سده جبرئیل از ویس بماند چه و گفت سالار بیت
العوام که ای حامل وحی برتر خرام چه بگفتا فلان تر خجال نمائند چه آیم که نروى بالم نمائند اگر کیسرمو
برتر بریم به فروغ سجده بسوزد بریم بعد از ان حضرت رسول صلعم از جمله انبیاء و کلمات آمده و بر انجا
شعر و نیز در رتبه بالاتر ترقی نموده تا بر عرش سیده قیس را نیجا باید دانست که چون بر بلائی عرش جبرئیل
معراج نیست سیر ممکن نیست و لیکن در انجا آن باشد که در مرتبه از جبرئیل بگذرند و اگر بعضی عوام
گویند که اولیاء اسیر روحی بر عرش میباشند در جواب میگویم که ارواحها بعد از خلقت شدن

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, covering the entire page. The text is written in dark ink on aged, slightly discolored paper. The script is dense and flowing, characteristic of historical manuscripts. The text is arranged in a single column, filling the page from top to bottom. The ink shows some fading and bleed-through from the reverse side, which is common in older documents. The paper has a slightly textured appearance with some minor staining and wear along the edges.

کلّ من قال بحدیث اخبارات یا وان خلوت التین و غیرهم برزید عاقبت نصر کردن و در ایضا باین
 که اکثر از این زمانه مارا دوستی بهی و سرور و رقص و سماع و غناء و حرام و در دل بشکستند و بدین عمل
 اندر بل حلال نپاشیده اند و بسبب استحلال حرام کاذب رفته اند و ایضا باید دانست که یکی از علل امارات الحاد
 اگر یکی بر این زمانه ما آنکه مردان را بر طلب علم تحرص نمهند بل از مجالست علما و بر یافتن باین علم
 عداوت و نزدیکی علم را و قرآن را حجاب راه گویند پس کافر اند و از این خبر دارند که اگر علم حجاب بود
 الله تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را بطلب زیادتى آن نفرمودی گفت که تعالی آن را زیادتى
 علم داد و باید دانست که جمله آیت قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش است آیه ها بسیار درین میان
 بشرف علم علماء آمده اما معلوم نیست که یک آیه ای درینجا بر شرف پیر مرید آمده باشد پس باید دانست که آنچه
 از پیروی مرید می موافق کتاب اجماع است احسان از علماء او تکرار باید نمود و آنچه او با نشان ما ما هم
 بلاسمی را بر خود اطلاق کرده خود را پیر مرید خوانده این از جمله هوا و بدعت است و در شان متبذران
 از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مردیست که بکلی ایشان در ما وید خوانند بود و از تفسیر بیاضی
 میتوان دریافت و ایضا قال علیه السلام البیوع کلاب بل النار و آنچه در بعضی کتب عقاید آورده که نه
 و دو کرده اهل بهار امید خرج از دوزخ هرست آن موقوفی است اگر بدعت ایشان بخی فتنه رسیده و
 از آن تجاوز ننموده و سجد کفر نرسیده باشد اگر سجد کفر رسد آن خود معلوم است که جزاء بهم ختم خال فرمایند
 باشند و الا آنچه از عبارات ائمه و مشایخ متقدمین معلوم کردید آنست که مواظبت بدختر مکرر
 هم آدمی را سجد کفر خواهد رسانید چنانچه حضرت مسیح علی هلالی صدر ساله خویش آورده و که مشایخ
 فرموده اند قدس الله سرهم که اگر صادق ساده دلی بکسی بیعت کرده باشد که در آن کس بیعت
 مکرر چه باشد پس بیروی واجب باشد که از بیعت آن متبذع بگردد و بدلی که بیعتن منصف و
 قدیم ثابت داشته باشد بیعت کند تا نباید که بشومی آن بدعت که وی قبول کرده است ضلالت
 از آن است که معصیت جمله مؤمنان بدانند اما بدعت را دقیق نظر باید تا بدانند لا جرم سلطان
 در بدعت که عادت شده است در آید و در معصیت اندازد زیرا که ما دامت بدعت مکرر و چه
 باشد تا از بدعت معصیت در آید و بکفر دعوت کند و بواسطه آنکه آن معصیت نیک دانند و نیک
 کند کاذب شود و خود با الله من ذلک خبر نداشته باشند و خود را مسلمان بنماید شیعه عجب نباشد
 حدیث محمد صلی الله علیه و سلم اشارت بدان بود و قال النبی صلی الله علیه و سلم سیاقی زمان
 الناس یصلون فی الله الف جمل و رید و لا یکنون فیه مؤمن و المؤمنین علی منقذی رضی الله عنه

[illegible]

خاتمة الطبع

سین از هر کبریا و لغت احمد مجتبی بر رای بیضا ضیای اولی الالباب مخفی و محتجب میا و که این کتاب مستطاب
شالیه میری و ج ستور العمل است در تصوف و ضابطه کلیه است در تعریف که اگر سالک بر قوانین و
علل طایفه بلا از تیاب کامل را از ناقص منافق را از نه خلص و تجلیات روحانی را از شیطان امتیاز
نماید و وقتی از طرق پیر و آداب میریدی ثبت بوی حیرت خفایا قیام ندیش نام است که جمادی چند از پیر
جوهر و پیرای مطالع و خواسته نماید و کار کرد و رتاز دل نموده و بر وید بجز نقدش نیا منب میا و الالباب